زبان حال

چه شد مادر تو را شیرین زبانی
کجا شد با یتیمان مهربانی
چه شد آن لطفهای مادرانه
زحال من خبر داری که تنها گشته‌ام
تو مادر جان [illegible]
غریب از وطن آواره گشته‌ام

بعد از گریه بدن قبر مادر و فارغ شدن از وداع
بسر قبر برادر خود امام حسن ع آمد و سر بر روی قبر برادر
گذاشت و گفت

علیک یا حسن السلام علیک
شهید زهر جفا السلام علیک
[illegible] السلام علیک
جگر شکافته [illegible] معاویه یادرت بخیر
[illegible]
[illegible]

بانگ رسید که آواز گریه‌ام از روی قبر جدا شدم نغزو موقوف
دوم بغربت و غم [illegible] سرم آید بیا برادر که گویم برادرم آید
بعد از گریه نمودن قبر برادر جدا شد از وطن عباس را
طلبید و فرمود که [illegible] زینب بپوشان سکینه را

بادیه در راه کجا و ... علی اکبر را بخدمت کماری مقرر داد قاسم
بکوه غم خواری مادر ترا منظور دار پیشی عباس بحکم امام ناس مشغول
امور محوله شد حضرت بکتابت ... وداع قبر مدینه و اطراف در صحرای
بقیع نقل مکان فرمود ... اهل حرم همشیرهای مجلس
[illegible]
خود را نیرو بسته با ناتوان نمود خالی مدینه رو قیامت عیان نمود
لیلا بر روی محمل و اکبر بر روی اسب عباس الرحیل باز کماران نمود
پیش از جناب بر سر بستر فاطمه با اشک نشسته ... مثل اشداد
چشمهای امام جاری گردید چند قطره بر روی فاطمه ریخت ... مهجوب
چشم باز کرده پدر را ... دید بر سر بالین ... دید سلام کرد

جواب

جواب شنید عرض کرد ای پدر صدای زنگ کاروان می آید اراده
کجا دارید حضرت آهی کشید که افلاک بخروش آمد فرمود اراده سفر کربلا
دارم فاطمه عرض کرد بابا جان همشیرهای مجلس ... شکل است
[illegible]
حضرت روی فاطمه را بوسید و دست فاطمه بدست ام السلمه داد و خواست
که از جا برخیزد فاطمه دامن پدر را گرفت و عرض کرد ای بابا از اقوام و خویشان
که را با خود می بری حضرت فرمود همه را فاطمه آهی برکشید و عرض ای پدر مرا
هم می بری حضرت فرمود تو بیماری و طاقت مشقت سفر کربلا نداری
اید ختی چون بکربلا رسیدم اکبر ... از اندیار به پیشم علی اکبر را از عقب تو خواهم
فرستاد فاطمه عرض کرد ای پدر حال که مرا نمی بری خواهر را بگذار که انیس
و مونس من باشد حضرت فرمود که علی اکبر ... سکینه قرار نمی گیرد فاطمه عرض
که علی اکبر را در نزد من ... حضرت فرمود که لیلا طاقت جدایی علی اکبر ندارد

فاطمه عرض که عمه ام یا زینب از مدینه میبری که غم خوار و مادر هم باشد حضرت فرمود که زینب
یتیم پرور نمی است فاطمه فریاد بر کشید و عرض کرد کی با زبان حال لشی این بود

گفت بابا اهل عصمت سوی کوفه میبری
گفت تا ان دهی صفا و همه میبری
بابا این سفر با خود کی میبری
گفت می تکوی بحکم حق او هم
گفت بابا کو و یادداری پدر میبری
گفت می یا انهم حرم با زینب
گفت بابا انیس و احب پدر زیاد خدا
گفت این زن را برای امر ...
گفت لیلا میبری همراه خود و اکبر
گفت او را برای ... اکبر میبری
گفت او را ... التماس
گفت وارم ای پدر خدمت ... میبری
... گوییم فتوی ...
گفت دختر و چه کوید میبری
گفت بابا از برای چه سکینه میبری
گفت او را بهر هم بازی اصغر میبری
گفت وا مادری قاسم را ... دیر شد
گفت او را از برای عیش زیر میبری
گفت

گفت پس از میرون اکبر ثمار قطع نظر
گفت او را از ... عالم زمین بدم
فاطمه هر چند مبالغه کرد بیجا بی
نرسید پس آن مطلوبه بکریه
در آمد و گفت با دل پر درد
بابا جان
پس می چه سازم ای بی نوا الی
با روز هجران با این جدا الی
در کوی غربت رحیم بیمحبت
ماندم محبت ندیم تنهایی
... ...
... ...
حکم خدایی
تقدیر رای ...
محبت هم بیست
...
دل ... ...
...
انا لله و انا الیه راجعون

مرویست که آخر نامه کوفیان از هیجده هزار رسید احمد کوفی آنجا آمد عمار نام کوفی میگوید
که در روز بیرون رفتن حضرت با اقوام و اصحاب و یاران من با احمد کوفی در غرفه بلندی
نشسته بودم جهان غوغائی و فغانی در هنگام کوچ کردن حضرت برپا شد که گمان کردم قیامت
برپا شده هیجده نفر از فرزندان امیرالمومنین و هشت نفر از اولاد عقیل و شش نفر از اولاد
امام حسن و پنج نفر از اولاد خود حضرت امام محمد باقر چهار ساله بود و امام زین العابدین و
و غلامان حضرت شش زن از عقدی و انقطاع از یعنی از صیغه شش دختر از حضرت چهار
پنج دختر خواهرهای حضرت قریب بشصت و دو زن بودند یکبار از قافله گاه حرکت
کردن عمار میگوید دیدیم حضرت عباس از شهر بیرون آمد و اسب خود را جولان داد خدمت حضرت
که رسید پیاده شد عرض کرد ای مولا تمام جواری و طفلان و زنان در خدمت کجاوهان سوار شده بود
نشانیده ام مگر یک نفر که در محمل نمی نشیند حضرت فرمود کیست عباس عرض کرد که خواهرم
زینب خاتون امام فرمود بچه سبب عباس عرض کرد میگوید تا برادرم امام حسین مرا به نفس
نفیس مرا در محمل نشاند سوار نمیشوم عمار میگوید دیدم از قافله گاه بیرون امام با عباس

علی اکبر

و علی اکبر و قاسم سواره داخل شهر شدند و در دولت سرا از اسبها پیاده شدند
و شتری که محمل زینب بر آن بسته بودند در سرا خوابانیدند و حضرت داخل منزل
شدند بعد از ساعتی بیرون آمدند و دست طفل در دستش تا پای شتری که محمل در پشت
دیدم امام زیر بغل شتر را گرفت و عباس یک زیر بغل و علی اکبر زانو گرفت
تا بر جلو ناقه او را بحرمت در محمل نشانید پرده محمل را راست کرده او را بقا
فله گاه رسانیدند عباس بجهة حرمت او دم و اصحاب ... میگفت
گفتم آیا این محترمه مکرمه که بود که امام این همه احترام او را ملاحظه میفرمودند
گفتند که این زینب کبری دختر بزرگ علی است شنیدم که زینب سفر کرد و در
دنیا و در سواری ...
یکسفر از مدینه بشام با هزاران احترام رفت
یکبار از مدینه بکربلا ...
یکبار در محمل ...
یکسفر با شمر ...

علاوه همینکه قافله از وطن بازآمده و محمل روانه شدند و صدای جرس بگوش فاطمه رسید

سر از بستر بیماری برداشته و بحدی که ام السلمه گفت جده پدرم کجا رفت ام السلمه گفت جده جان

پدرت با برادران و خویشان و اقوام و عمه های تو رفتند فاطمه دامن ام السلمه گرفت و التماس

می کرد که مرا به قافله بابا برسان که یک بار دیگر دیدار پدر و عمه ها و برادران را ببینم

که دیدار ها قیامت می شود ام السلمه او را پشت چادر و صورت دفتا

و عصا بدست فاطمه حاضر نمود زیر بغلش گرفته از شهر افتان و خیزان تا بقافله

قافله کاروان شده در وقتی که خیام بنی مکرمه در محملها جوانان همه سواره کفن در کمر

همه بیرق بسته علمدار در علی اکبر در همین قاسم در بیمار سایه

جلو ناقه ها بر دوش یکبار شنید صدای فاطمه بیمار که بگریه و زاری میگفت

شتربانان مرا در بیکاران روان است ازین بلکه بیاید بیمار و ان ابر است بیاسا اندک بیمه داد جانم

سکینه محمل نشین همچو دوان بگذار ان ببینم سر و ایشان خدا ایشان نگهدار است

که یک مرتبه چشم مسافران بر فاطمه بیمار افتاد شیون و غلغله چنان از محملها

و سواره

و سواره ها بلند شد که تا چهار فرسخ صدای ناله ایشان رفت

فاطمه پیش پدر آمد و بدو زانو در آمد و گفت بابا جان دختر

بیمارت فدایت شود بجویه گفت پدر منزلت مبارک باد

در این سفر همراه تو چشم بدور باد برادران و همه خواهران سلام علیک

مسافران دیار جنان سلام علیک خوشا بحال شماها با بابا همراه شدید

اول پدر از اسب پیاده گردید حضرت آمدند و سر فاطمه را به سینه گرفتند

ای فاطمه ای دوستان خدا خدا حافظ علیک و سیماب

ای نور دیده فاطمه ای ناتوان خدا ای نیک بخت بیا دامن خدا حافظ

ای فاطمه تو در وطن بمان و بیم تنها بمان صبح و دعا کن بر ای زیارت ای نالهٔ و شوق خدا حافظ

دعای همچو توئی ای پدر اثر دارد که داغ فرقت احباب بر جگر دارد

پس فاطمه نظاره بسوی عموها و عمه ها و برادران می گرد و آه حسرت می کشید

فاطمه از بنی هاشم دور و بی کس و تنها و غمگین ماند چون بیماران حال

دید فریاد برکشید و بروی زمین افتاد و گفت که ای سکینه سر از کجاوه بیرون کنی که خوا
هر بیمارت بر راه تو آمده و بدنبال تو می آید سکینه خواست خود را از کجاوه
بزیر اندازد علی اکبر از اسب پیاده شد و آمد قاسم و باقی جوانان بنی هاشم همه
از اسب پیاده شدند زینب خبردار شد با باقی محمل نشینان همه از محملها بر
برآمدند سکینه و رقیه دست در گردن فاطمه کردند فاطمه غش کرد
گفت برادرم را خبر کنید حضرت آمدند زینب عرض کرد بکجا میروی
طفل بیمارت را وفات نزدیک شد امام فرمودند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُون
چون فاطمه بهوش آمد گفت ای مسافران تامل کنید که خواهرم سکینه مرا وداع کنم شعر

تو ای خواهر مرا بیجان جهانی — از ما تو ای
جدائی مسکینی مرا بگذاشتی در شهر یثرب
تو خود امروز در غربت دچار محنت
بیابان ماند و تو بی محبت و از این هر بیابانی

دلم خواهد جلودار تو باشم — تو در محمل نشانی کامرانی
حلالم کن که دیدارت نبینم — اگر میرم زمرگ ناگهانی

پس فاطمه

واالله

پس فاطمه مایوس با هزار افسوس از سر راه قافله برگشت و قافله هجران دید
رفتند منزل بمنزل طی کردند تا بکربلا رسیدند وقت سحر بروایت کتاب
مناقب دوم محرم سال شصت و یکم از هجرت رسول خدا از مکه بمدینه نزول
ورود حضرت و اصحاب بکربلا شد ام کلثوم با دل خوفناک بخدمت برادر آمد و عرض کرد
ای برادر این چه زمین خوفناک و هولناک است که از وقتی که وارد این
زمین شده ایم خوف عظیمی بر دل من جا کرده امام فرمود ای همشیره جان حق با تو است
هنگام عزیمت صفین وارد این سرزمین شدیم پدرم سر مبارک در دامن برادرم
حسن گذاشته و ساعتی بخواب رفتند بعد از ساعتی سر از خواب برداشت و زار زار
گریست چنانکه محاسن شریفش تر شد برادرم امام حسن سبب گریه استفسار
نمود و منهم پرسیدم پدرم فرمود که این ساعت در خواب دیدم صحرائی است
پر خون و حسین در میان دریای خون افتاده دست و پا میزند و کسی بفریاد او
نرسید پدرم دو بهمن کرد و ناله و صیحه بی اختیار کشید و مرا در بر گرفت و سینه مرا
بر سینه خود چسبانید و چنان نالید که خواست غش کند و فرمود یا

یا اَبا عبدِ اللهِ کیفَ تکونُ اِذا وقعت هٰهُنا الواقعة یعنی ای فرزند چگونه خواهد
بود حال تو و اصحاب تو در روزی که راضی شوی واقعهٔ شهادت عرض کردم به پدرم
که صبر خواهم کرد که بجز صبر چارهٔ دیگر ندارم پس پدرم فرمود و نشان داد
با ابن عباس که هٰذا مُناخُ رکابِهم و هٰذا مُلقی رِحالِهم و هٰهُنا تُهراقُ
دِماؤُهم ای ابن عباس اینجا است محل خوابیدن شتران و مقام بار انداختن منزل
شان این جا است ای ابن عباس محل ریختن خونهای ایشان ای خواهر جان پس پدر
ما بر دلدل سوار شد و بر این صحرا اطراف گردش فرمود و بهر قدمی که راه میرفت
اشعار چند از بی وفائی دنیا میفرمود و آه میکشید و میگریست و با ابن عباس فرمود که گردش
کن در این صحرا هر چه بیابی بیاور ابن عباس گردش کرد پشکل آهوئی چند یافت خدمت
حضرت آورد حضرت فرمود ای ابن عباس پشکلها را نگاه دار هر وقت خون از این پشکلها
جاری شود بدان که حسین مرا شهید کرده اند بمحض آنکه در آن شب تاریک وقت سحر ام کلثوم
این حدیث و خبر پدر را از برادر شنید آمد بر زینب کبرا خبر داد زینب خاتون بنزد برادر
شتافت و دست بگردن برادر انداخت و عرض کرد یا اَخی یا قُرَّةَ عینی لیتَ الموتَ
اَعدَمَنی الحیوةَ ... اَلآن ... اَیقنتَ بالموتِ ای برادر ای نور چشم
حضرت

حضرت فرمودند خواهر جان حرکت جاهلیت نکن اِتَّقِ اللهَ واستَعمِلی الصبرَ از خدا شرم کن
صبر و حلم پیشه کن تو دختر فاطمه از پستان عصمت شیر خورده هنوز یادگاری نیستی من زنده‌ام
و باقی یاوران همه در حیاتند پس بعد از موعظه زینب عرض کرد که ای غریب بیابان غربت
و ای گرفتار صحرای محنت میشنوم از جمالان و ساربان و بعضی که میگویند که از وقتی که ما از اردو سفر
میکنیم در چنین موضعی و صحرائی بی آب و علفی در این وقت شب منزل نکرده ایم
همیدانیم ترا این چه شیوه و چه حکمت است که در این وقت سحر امام را از آب
در این جا منزل میفرمایند حدیث پدرم علی و سخن ساربان و سرکشی کمان مرا
بتشویش انداخته پس دست کرد و در آن دل شب دامن برادر را گرفت و باقی همرهان
کوشش میدانه که زینب با برادر تکلم بسوخت میگفت

این شب بار زحمتی
بار اندر این زمین نبود چرا بار زحمتی
بی بیا شد با محنت بر دل ما بینی
برادر بار غم ما را [illegible] بار زحمتی
دور ما بکمر نشسته اندر زجهان اهل حرم ستم
بار ما در پهلوی [illegible] ستم زحمتی
پس سعایت می‌کنی احوالت نزین الی یدین بار در این سرزمین از بهر بیمار زحمتی

بعد از اینکه حضرت امام حسین واله کربلا رسید

خلاصه کلام بعد از گفتگوی زینب خواتون شیون

از دل همرهان بر آمد حوت ایشان را موعظه نمود

آرام داد شد و کرایه اکشان و ساربانان را طلبید

و فرمود که بارهای مرا خالی نمائید و بعباس

فرمود که کرایه ایشان را از صندوق خانه بده

کرایه اکشان و شتر داران کرایه را جمع کرده شدند

و لیکن عادت جماعت از آن صحرا رفتند بغیر

از یک ساربانی که سه مرتبه حضرت او را

تکلیف برفتن فرمود و تاکید بلیغ نموده نرفت

از آن صحرا نرفت تا دست شیعیان همشیرها

دانید که کدام ساربان را میگویم خدایا

هر کس یک ساعت دل از مجلس بیرون نبرد

در همین سال آینده بیرون رود و جا و رتبش

کنعه همشیرها

ساربانی

علف

لا اعلی کمانداریم صحرا را بیابانی است و آب

بار در این سرزمین باید که بار از این صحرا ببرد انکی

بار دران سرزمینی باید که بار از این صحرا ببرد

گوشه بید اکنون دیار انکی شتر را

از چه خوشا در میان قوم تیار قبول

هیچ کینه یعقوب در مصر شهادت انکی

یوسف ما در دم کنعان خودم خواه انکی

آلیس اینجا جاده ای

هیچ در دالست شمشیر کفار انکی یک

جان خوشا در دم

کر کنی منزل در این صحرا از آن انکی

از علم اندیشه

خلاصه کلام نگارش که اشقیا و حرام زاده

کرده بی حرام زاده در صحرای کربلا انکه

بود و چه همشیرهای من اشقیا

در شب یازدهم قطع بند زیر جامه چون

تاریکی عالم را فرا گرفت آمد بمیان

قتلگاه در جستجوی نعش امام بر آمد

تا اینکه آن نعش مجروح را بیابد

کردو آمد گرهای آن بند را میگشود

تا بگوی آخر سید چون زنده

و موزه ندارد و دست راست

خود را بر روی بند گذاشت

اشقیا هر چه سعی و قوت کرد

نتوانست بند را بگشاید

همشیرهای من چه کرد آمد

حیف

ساربانی که شب یازدهم کرد

ساربانی که بنوش شب نشناخت

ساربانی که نمک را نشناخت

ساربانی که زد آتش بدل خیرالنساء

ساربانی که کمر بیان فلک از دو جان

ساربانی که از کشت قیامت برپا

ساربانی که از احمد و حیدر کرد

ساربانی که از آن شد غضب الوهی خدا

ساربانی که از آن نشد آنچه صحیح

ساربانی که از نقش نمود

ساربانی که بهم زد نظم ارض و سما

در میان قتلگاه گردش کرده و قطعه شمشیر شکسته پیدا کرده آمد بالای نعش و حلق
پاره پاره حضرت و دست راست امام را قطع کرده و خواست کمر کمربند را بگشاید حضرت
بند را بدست چپ گرفته محکم نگه داشت همین وقتی [illegible] زبانم بریده باد که عرض نکنم
آن ملعون دست چپ آنحضرت را قطع کرده و چون خواست که بند را بگشاید
که یکمرتبه زلزله در زمین و آسمان افتاد و ناله یا عیناه بلند شد که جمیع
و امیر مومنان و حسن و جعفر داخل قتلگاه شدند و از عقب دیدند که از آسمان
فرقهای بید شد و چهار زن بیرون آمدند و آمدند بالای
بالای آن نعش پاک و فاطمه عرض کرد [illegible] که امتان [illegible]
تو کلمات [illegible] خراب نمود یک مرتبه دیدم الجسد پاک [illegible]
بیرون آمد و از ناحیه حلقوم سلام کرده و فرمود معذور دارید
[illegible] شده ام که درد سر شما [illegible] ولب و دهان ندارم که پیش
و [illegible] شما [illegible] ایمان جان کشتند [illegible] کردند جمیع
اطفال ما را اسیر نمودند زنان ما را اسیر [illegible] خدا و علی
و فاطمه [illegible] نگاه کرده [illegible] ندارد [illegible]

تو را

تو را که قطع کرده عرض نمود جمال ملعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
خلاصه امشب تا صبح اهل حرم متوسل بودند چون صبح صادق طلوع کرد حضرت
امر کرد خیمهای اهل حرم را متصل بیکدیگر زدند و در زمین کوده و خندقی
در دور خیمه ها حفر نمایند و آتش در نی زدند و در خندق ریختند
که از دشمن از خیمه ها مسدود باشد زینب خاتون که زن [illegible]
زیاد کرده است چرا خیمه ها را در بلندی برپا نکرده اند از این سوال دلی
ایشان حضرت بگریه در آمدند و فرمودند ای خواهر از جواب این سوال
درگذر زینب خاتون عرض کرد بحق مادرم فاطمه تا حکمت این را ندانم
خیمه ها را [illegible] نمائید دست از دامنت بر نمیدارم حضرت فرمودند
بتو میگویم بشرطی که صبر نمائی و جزع نکنی و معجر از سر نکشی زینب عرض کرد
صبر میکنم حضرت فرمودند که خواهر جان زینب اگر شرط میکنی که وقتی که خیمه ها
در بلندی [illegible] عباس [illegible] تا امروز خیمه ها
[illegible] که نعش قاسم
[illegible] که وقتی [illegible]
[illegible] مخالف شد صبر خواهی کرد تا امروز خیمه ها در بلندی [illegible]

اکر طاقت خواهی آورد ... که فرق علی اکبر را شکافتند و بدستش جوی ... آفتاب بر حال
انداختند اگر از خیمه سر برهنه بیرون نخواهی آمد وصیت خواهی کرد تا بگوییم خیمه‌ها را
در بلندی نصب نمایند و هم چنین هر یک از شهدا را بکمر میش موده و کلام باینجا که
رسید زینب عرض کرد راضی شدم که بآنچه حکم فرموده پس چون آفتاب از مشرق طلوع کرد
حضرت طلبیدند سیاحی یا یکی از اهل غاضریه را یا یکی از اعراب بادیه را
و فرمودند که آیا نام این زمین چه باشد عرض کرد این زمین را نینوا میخوانند
امام فرمود بلکه نام دیگر هم داشته باشد عرض کرد غاضریه میگویند امام
فرمود شاید نام دیگر هم داشته باشد عرض کرد شاطی الفرات نیز گویند
امام فرمود که احتمال اینکه بنام دیگر هم بنامند عرض کرد که ماریه هم میگویند
امام فرمود که نام معروف صریحی هم داشته باشد عرض کرد که نام مشهورش کربلا
تسمع الا امام دیگر بگریست چون امام نام کربلا را شنید گریست گریستن
شدیدی و فرمود هی والله ارض کرب و بلاء فقط حضرت فرمودند

ای مبارکت زمین مجید اینجا هر جا نیست اینجا این زمین ثبات است
ای سر منزل اولیاء است اینجا ای اهل حرم که شما باید که تربت شهید ... اینجا
عهدی است که از ازل بدست لیستم امروز سر وفا است اینجا

من

من ذبح عظیم و اکبر من قربانی این شما است اینجا این ملک بلا و امتحان است
موسوم بکربلا است اینجا پس اسبی طلبیدند که او را حیزوم میگفتند
و سوار شوند گام از گام بر نداشت اسب دیگر که طرد لحیف نام داشت
سوار شدند هر چند هی کردند یکقدم پیش ننهاد پس اسب دیگر که
توسنی نام داشت طلبیدند آن قدم از قدم بر نداشت پس اسب دیگر
طلبیدند که شاهین نام داشت آن هم از جای خود حرکت نکرد اسب
دیگر که محل اعتماد آنحضرت بود طلبیدند که نامش عقاب بود سوار
شدند آن هم پیش نرفت پس حضرت اسب خاصه رسول خدا که ذوالجناح نام
داشت و نود سال عمر کرده بود سوار شدند هر چند مهمیز بران زدند
پا بالا کرده بود و اشک از چشمش جاری بود گام از گام بر نمیداشت پس امام
دانست که از این زمین حرکت نباید کرد از اسب پیاده شدند و به قطعات
غدار راضی شدند و دل بشهادت خود و اسیری عیال و کشته شدن انصار
دادند و فرمودند انا لله و انا الیه راجعون همینکه آفتاب
از صحرای پیرغمان ... گرفت صف آرائی شد کوفی و شامی و لشکر ...

وسواس مخالف یکصد و بیست و پنج هزار و اصحاب جان نثار آنحضرت هفتاد و
یک نفر بودند عمر سعد علیه اللعنه از قلب لشکر بیرون آمد و تیر در کمانی
طلبید و گفت ای لشکر همه در پای تخت یزید شاهد باشید که اول کسی که تیر بجانب
امام حسین انداختم من بودم بعد از آن تمام لشکر تیرها انداختند و بجانب خیمها انداخت
هفتاد از تیر آمد و بر قبه خیمه خاصه آنحضرت آمد که زینب در آن خیمه بود
ناگاه صدای دشمنان آنحضرت و لوله در خیمه نشستگان افتاد زینب خاتون و اهل حرم یک
مرتبه شیون بلند کردند حضرت از غیرت در خود نگنجید و فرمودند یا ساقی

فی الجمل یا اخی یا عباس یا ولدی یا علی اکبر یا ابن اخی یا قاسم

تحملوا اسکتا هن ای سرور لشکر سعادت ای برادر عباس نور دیده علی اکبر سعید
پسر برادر قاسم تحمل کنید و زینب اهل حرم را ساکت نمایید که دشمنان بر ما

و نیز از زبان حال فرموده ای برادر ای علی اکبرم و دیگر اکرم

التماس من برید از لحظه تر خواهم که مجالت بیکسم امروز از روی شما این مجالت
از شهادت کو بود مشکل ترم ایلر راه یاران سد شد از هر طرف من عزیزم
بیکسم بی مونس و بی یاورم یکتنه خود صبر باز دارای غریبان ... ای یاوران مادرم
ای عزیزان اهلبیت ای ...
گریه

تا در
گریه وقتی کن که بینی ... وتنها
... کن که بینی ... بی پیر
ناله انجا کن که بینی ... عرش ...
گریه وقتی کن که بینی ... قاسم نامراد
ناله اندم کن که بینی ... قتلگاه
گریه وقتی کن که آید از میان ... اکبرم
در میان خاک و خون خواهر ...
گریه وقتی کن که بینی ... عباس ... لشکر
شد جدا از تیغ کین بشکست پشت ...
گریه ان وقتی که بینی ... ز دم بیکان ...
یا ... شد دو بینی حلق علی اصغرم
... یا ...

گریه وقتی کن که سر شمر آید بقصد خنجرم
گریه وقتی کن ... ز بیداد ... حسینم
ناله اندم کن که بینی از ... برادرم
گریه وقتی کن که بینی ... برادر ... دیگرم
... خون ... پیش ... دم ... بیکان ...
گریه وقتی کن که بینی ... از ... عریان
گریه وقتی کن که بینی حلق علی اصغرم
یا ... که بینی از ... دختر
گریه کن وقتی که بینی ... سکینه ...
از ستم روی یتیمان ... از ...
گریه کن وقتی که دشمن ... میبند ...
ناله کن وقتی که از زد خصم ... یا مالم ...
گریه وقتی که اسب ... نعش اطهرم
بیکفن بینی بروی خاک نعش اطهرم

کر به وقتی کنی که خوابی اسیر / آه از این زمان ناله از این غم کنی زدست پیر خاکستر

یارب به محمد و علی و زهرا / یارب بحسین و حسن و آل عبا / کز رحمت لطف حق بیامرز مرا

نواب زینب خون تو [illegible] روز اربعین در [illegible]

پس از شهادت ای [illegible] امید

نمودم مرگ تو [illegible] تو برادر

بجای چاک گریبان [illegible] تو دارید

ز غصه [illegible] دل [illegible] قد [illegible]

بجوی یار فراقت [illegible] کشید

ز بسکه بار غم و محنت [illegible] قدم

بروی ناقهٔ عریان [illegible] بریدم

چه شهرها که بگشتم و دیارها که بدیدم

زمنت [illegible] نشنیدم

پس از تو ای [illegible] شنیدم

[illegible]

بگو [illegible] حکم کرد [illegible]

بشام [illegible] دو بار [illegible]

[illegible] کعبه [illegible]

بجان [illegible] که کوی [illegible]

نه مهر [illegible] بمیکده [illegible]

تو شیرینه [illegible] شنیدم

ز شیر عشق و محبت [illegible] رسیدم

[illegible] ذالک [illegible]

بهر بلا [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] خریدم

اللهم [illegible]

قتلگاه بکوفه و شام بر آید که بدنهای پاره پاره به بیند و دل ایشان بیشتر بدرد آید

ناله کشیده علی زین [illegible] از ذلت برادر و همشیره های مجلس بر صدای که دوازده تن بر دوش

بردند و دوازده امام را زیارت کرد همشیره های من

[illegible]

[illegible]

همین که چشم اسیران بر بدنهای پاره پاره افتاد همگی مانند برگ خزان

از بالای شتران خود را بزمین انداختند و هر اسیری آمد نعش یکی [illegible]

شهیدی در بغل گرفت و بزبان حال میگفت از آن جمله زینب خاتون [illegible]

نعش برادر را در بغل گرفت و عرض کرد برادر من [illegible]

ای بیسر [illegible] دل بریان نظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بچه

مرسش شد ای بیکس تو رو غذا

مرا از تو شد اوره نان و نه آب

بجاد از این همه بر روی ما نشد [illegible]

بجاد از غریب همه عالم [illegible]

بکیو آن رفت [illegible] اسعل

سوار [illegible]

ای پدر تو حق دارے هر ماه نمیتوانی که تو هم اسوار کنی

بگو با اکبر و قاسم هم اسوار کنند

بگو با فاطمی تا در اهل [illegible] کنند

بجای و حسین [illegible] و دو در دو شهر

کو در [illegible] تو پسند [illegible]

بگو که تو نا [illegible]

بنفوح [illegible] نان جان [illegible]

فدای این بدن پاک پاک پیمبر تو

طبع بوسید از این کشته تو خواهر تو

سرت جدا شده از پیکرت تو حق داری

بخون طپیده من هم [illegible]

[illegible] سالها در حجاب مه کرم عجب اکبر

الحقیقة

الحقیقة [illegible]

ناکام [illegible] اکبر

صد حیف از این جوان [illegible]

ز این عمر [illegible]

[illegible]

ای [illegible]

ای شمع [illegible] لیلا

ای ماه [illegible]

برتشت [illegible]

کو [illegible]

قربان دو چشم سرمه سایت — با خون تو صورت نبود — دو داغ فراق در [illegible] هجران

صد حیف از این قد رسایت — ماند است دو دیده [illegible]

ای [illegible] تو [illegible]

[illegible]

بنجمت تو بوات حجله اسور — شد باغ [illegible] — ای [illegible] لیلا

و [illegible] جهان بحجله [illegible] — مردی تو [illegible] ناکامی — [illegible] اشکبار لیلا

قطعه کیسه سفید که علفها را جمع آوری میکرد و ایشان را متوجه میشد و در وقت
و در وقت کوچ لشکر او درخواست از وی نقش انامجد اکند بر نمیخواست
حرامزاده آمد و خواست که او را جدا کند ضربتی بر دستهای قطر زد و دستهای قنبر
شکسته و با نظام کرد و گفت ای ملعون مرا از این بدن جدا مکن

مشکل ز تو بر من و بلای است
جدائی ز تو بر من تمام
بی تو سوز ناله و آه تمام من
سنان شد ... نامیدانم
... خواب ... از دل ...
مکن دستم جدا از دامن
من ز تو ... آتش ...

علیا ... نقش برادر را ... که از ... آن نقش برادر جدا
میکرد میکند

انوم
الیماده جهان وه اسیرهی
ز هوای مادرم
اینان ز بر ... مدینه بکن
وز ... که امد ز دل الکبر
قاسم کتاب کبری
شام میرم
آلکنو ز بکر بلا ... شد مقدم
صبح و شام ... ابن سعد
شمر ... وقوف ... ابراهیم
باشد ... مقابل

در آن وقت سکینه خاتون خود را بر روی نعش پدر انداخت و بر بدن مطهر ... سکینه

پیش آمده گفت ای سکینه برخیز که کاروان سالار ما روانه شام است و ما

بعقب میمانیم سکینه گریه میکرد و بر نعش ... نازدانه نازدانه از کمر کشید

و چند تازیانه بر آن مظلومه زد سکینه فریاد بر آورد که ای ظالمان

[illegible]

کر در این میان بیابان ... کردن ...

محمل

صحرا را پاره پاره کند و با این ظالمان در راه شام هم قطار نباشم

ای پدر جان صورتم کبود است و گوشم پاره پاره است لباسی ندارم باباجان

[illegible]

پس اهل بیت از نعشها جدا کرده

در راه شام نمودند و در هر منزلی

که وارد میشدند که هوا بسیار

گرم بود ایشان را میان آفتاب نگه

میداشتند و خود در میان خیمها

در سایه میخوابیدند و اهل بیت

در آفتاب تشنه و گرسنه بودند

از آفتاب ... نمیشاندند

حدیث واردر که لعنت بیت انجق نهایت ایجابت افاده ایدر شعر بو تاله

ألا لعنة الله على القوم الظالمين

زبان حال زینب خواتون روحنه رحمت از دنیا

ایا مهرو ز یعقوب اول زینب

چه شامم امیدی یا اخی زینب

زبان حالمده ایدر یا اخی

شکایت وقت ویرمدی ای زینب

نه وقتدر قیلون شکایت ای زینب

ای الست صفی نه کیمدر ای زینب

هیچ زینب الستی کیمدر ای زینب

نه حالدر ای ناصر خضر ای زینب

چه زینب کسی که ایلر زینب

یا اخی بلکه بکون بکون عوز

نه کیمدر مهلت کیمدر ای زینب

کی تو کی بیالا فکار ای درویش

چه فرصت است تو داد ای زینب

نه وقت که بوله افغان ای

بکنون نوباد ای اشکدر ای زینب

زتاب

زتاب العطش اول کمان حسین

ز صبر مانده کوه زندان ای زینب

دل از دمی که حسین است بی

جز ز الجناح شهادت سوار ای زینب

تمام املحه سرو زنان و سینه زنان

ز بهر ان شه سیمکسار از خون سیما

که نا کهان دمن لرزد وفا ای زینب

ز قتل ان شه عالی نبار ای الیاس

ز خون جسم عیون بود معروف ای زینب

سر ش بنوک سنان استوار ای زینب

بعجز غارت وتاراج خیمه یاسه

بعجز بی نیاز فرا رنج ای زینب

شد ویرانه ابن سعد

زراه کینه وبیداد ای زینب

قصه ام نمود بکذر ای زینب

بروی رخاک بجدید وای زینب

ز ضرب تیغ وسنان یا بابا

بوجهرا اشک بیابان یا ای زینب

نه غسل وکفن بی عوض ای زینب

تبهر کوفه که تا بابا

ز ان ودیار بشد ای زینب

ای زینب

مرثیا

[illegible]

پس از شفاعت ابن حریص از سر قتلگت / براه شام همه طفلها که سرنشینه

گذشت و کرد شماتت دو چار ای زینب / بر اشتران برهنه سوار ای زینب

طفلان

[illegible]

عجوزه‌ای ستم خشت زد براس شه دین / زپشت بام بسی سنگ ریختند بطفلان

که از نشان نبرمی خون روان ای زینب / چه مجرمی که شود سنگسار ای زینب

خرابه

[illegible]

بنی امیه بهم جمع قبیل نظّاره / همه ز ... اوباش شام بهر تماشا

گرفته بر سر کوی ... قرار ای زینب / چو مو در حق ... کنار ای زینب / کشوده چشم ... از هر کنار ای زینب

[illegible]

فاطمه خون شد بسی خلیل اکبر / یعقوب ... تا سقف ... دل ربو

ذکر حسین و اکبر دشت بلا کنم / چه ذکر یوسف خاف ... کنم

عرض مادر بخوابیدن محشر پریشان و بکی که از برای گریه شب را اختیار نماید
یا روز جناب امیر بنزد فاطمه آمدند و فرمودند ای دختر رسول خدا
مشایخ مدینه خبر میکنند که فاطمه را بگو یا شب را گریه کند
یا روز را که ما آسایش باشد فاطمه عرض کرد ای پسر عم بسیار کم است
مدت مکث من در میان ایشان بخدا سوگند که از گریه ساکت نمیشوم
تا آنکه به پدرم ملحق شوم امیر مؤمنان دیدند که از پهلو شکسته
زار زار [illegible] خبری کرده و کامل نموده حضرت فرمود ای دختر رسول خدا
وای بتول عذرا هرگز در عمر شریف بتحصیل دنیای [illegible] نداشتی امروز
چه روی داده که [illegible] خود را از نشستن جهت متوجه شده کمال داشته
فاطمه عرض کرد یا علی دوش در عالم خواب نه ای ابن عم شنیدم همین امروز
در این بیت الحزن مهمانم آمد خبری کرده ام که چون تو در تعزیه من مشغول
باشی حسین من گرسنه نباشد و مهلت کردم که به زینب و کلثوم را بشیم
نمیدانم که بعد از من پریشانی ایشان را که میکند هر کام میخواهی خلق

واقعه فاطمه زهرا علیها السلام

ای بت شجاعت زینت اهل عبا [illegible]
کرمی بیان از حال زینب [illegible]
صالح از یاد از ناقه از بچه [illegible] کنم
چون ذکر علی اصغر غوث سکینه
یحیی از سر برید [illegible]
کرمی حدیث از سر شکم برادر
اشک سر [illegible]
اغنیز دیده طفلها
هر لحظه یاد ات الطیب [illegible]
یار شه خدا [illegible]
چون تا علی [illegible]

[illegible]

نکته فاطمه الیم
فلک [illegible] پیغمبر است
اجل [illegible] النسا آه طوفان
نمود نوح [illegible] از اشک کردی تا جهان
[illegible] پدر [illegible] بد
از آن غصه هفتاد [illegible] ملحق
نکو [illegible] فغان [illegible] شب
بعد از پدر روز [illegible] شب
و روز گریه میکرد و دقیقه
آرام نداشت تا آنکه [illegible]

[illegible]

عرض

مدینه [illegible] آسوده باشد یک خانه بیت الحزن برای زینب که طفلها را
برداشته همراه خود ببرد در آنجا گریه کنم حضرت بیت الحزن بجهت فاطمه
ساختند حسین [illegible] فاطمه همراه خود برده در آنجا گریه و زاری میکرد فاطمه یاد

صبا را مخاطب ساخته

سرای بابا صبا از لطف [illegible]
سلامت کن بگو خواهم [illegible]
کن خبر بر تربت پاک پیغمبر
عیان [illegible] شود از [illegible]
بگو چون رحمت للعالمینی
نظر فرما ای [illegible]

بابا بین غم [illegible]
پیش [illegible] ماتم زده
از مرد [illegible] ای یکانه
که بعد از وی ستاد [illegible]
غم زده از [illegible]
خلاصه [illegible] امین مومنان
فاطمه یاد [illegible] کوفت [illegible]
ای فاطمه [illegible] مصیبت رسول
خدا [illegible] چه روی داد

[illegible]

بنشین که وصیتهای خود را عرض کنم

میل رفتن از این جهان دارم [illegible]
عزم [illegible] گذشتن [illegible]
ز این [illegible]

از جفاهای که [illegible] میکشد خون دل [illegible] دارم [illegible]
چشم و دل بگشا وصیتهای من گوش کن تا نیم جان دارم [illegible]
حضرت فرمودند ای پهلو شکسته بیمار و بی پدر
وصیتهای خود را بیان کن که تخلف نخواهد شد فاطمه عرض کرد که
ای پسر عم مهربان و ای سید دو جهان و ای قوت جسم و جان کوشش [illegible]

سکه ای [illegible]
یکی است آنکه [illegible]
[illegible]
نظر به پهلو [illegible]
ز دشمنان خدا [illegible]
[illegible]

شو ... نظاره بهشت ... شرر چشم
شور ... نظاره ... عذاب
کند ... چه ... ترکیب
نگار شد که از آن لب ... چشم
روم چه با جهان اندوه ... من شتر
شر ریحان حسن ... زنند
زهره صبحه بروی حسین ...
بجوان بخون ... عباس
خدا نکرده اکبر ... حسین

تعب ... هزار
... مرثیه ... بعد هزار
هزار ... بکریه زینب
نکوتر است ... که چشم ... کلثوم
حضرت فاطمه ... است ... قتلگاه
همین فاطمه کجا بود وقتی که ایشان ... میکند
کرده هر یک از اسیران کشته ...
و بزبان حال میگفتند
شهید من ...
یکی میگفت عباس من
یکی میگفت اصغر ...
کرفته هر یک ... کشته ...
یکی میگفت ای اکبر
یکی میگفت ای قاسم

در ... است
... ابوطالب ...
بیمار ... شهید ... است
ایتام ... ساله ... است
اطفال ... انه
سکینه میگفت
کنم ... بابا آخر
چو ... کنار نعش تو بابا بکنم
ز یاد آن غم تو ...
بعد از تو ... بکشم
کراز ... میگفت ... سوی

الحاصل چون وصیتهای فاطمه تمام شد
عرض کرد یا علی ... خواهش ...
... هم ... امام
... است ... امام
که هو العتره ... و ...
... و لطف و کرمان ...
... بقلب ...
... زنگ ...
بصقل کرم ...
امین ... مومنان از ... فاطمه ...
و فرمود معاذ الله که کرد ملالی ... قلب
... باشد ... مقال
داشت که ... بگوید

بيروي سينه من بكند بغرت فرمود ان
چه كمانست فاطمه عرض كرد يا علي

بگريه بشوئيد اي رسالت انيد
كه ان روز مشغول ... نما سوري
بخانه علي ان غم ... تا بون
كرد ... انس ... سر
نشد كه يكجور ... من
شبي بود كه دستاس ... اشيانه من
الله كه ... ببالش ... ثبانه من
نخورده ام آب خوش ... محشر
جه ميرسي ... اشيعه
بشكوه لب نگشايي ... بشي

ان كمانست هر دو نور عين است
ان كمانست خون اين حسين است
ان كمانست طعم قوم نشت است
مفتاح جهنم و بهشت است
آيم چه بدرد كه الهي
گويم به مقام عذرخواهي
يارب بشكند من ستم ترحم
اين حب الي ... حسنم
بعد از ان ... بستان

ان

ان روز و كويش وان عرش بروضه رسول الله رفتند فاطمه اسماء اطلبيد و گفت
آب بياور كه وضو سازم فاطمه وضو ساخت و بروي جانماز نشست و اسماء
ترسيد برود در راه بسخن كه ... باخدا ... فاطمه مناجات
ميكرد و ميگفت
فاطمه از دنيا رفت صد ناله وافاطمتا
بلند كردم حسين در روضه جد خود
طواف داشت كه ناگاه صداي ان ضجه
شنيدند كه اينجا نامن برويد بخانه
كه مادر شما از دست رفت حسين تا
بانه بخانه آمد ... مادر در بغل گرفتند

مرهمها بجانم ... من
ان خاك و خون بلبيد
بحق محسن ... گردن علي
بان طناب كه ... منسند
دل ... پهلو
بان شكسته ... ديم
شكستگي ... ترم
بحق ... ان ... امت
كه در كنار گناهان امت

گفت حسن قيمي ... نيست
... عيش ... ان ... وديد ... بلد
گفت ... ان ... ديد
گفت حسن در ... قيمي
گفت حسن اسيره كردي ...

حکایت

بیت

کفت حسن بعد از تو ما را زندگانی مشکل / بر یتیمان تو سختی بعد از تو دانی

حسنین کریه بسیار می نمودند و با امیر فاطمه را غسل داده و کفن نموده و شب بخاک سپردند علی لعنة الله علی القوم الظالمین الی یوم الدین

کفن بکردن زینب خفته ام لیلا عمر و در وقت علی اکبر

خفته در کفن انداخته

اکبر از خنجر بدن انداخته / [illegible]

شور و شوق لوله در مرد و زن انداخته

بلبل آسا بهوای چمن باغ بهشت

آتش هجر بباغ و چمن انداخته

[illegible] جسم [illegible] انداخته

[illegible]

می به لبی که حسین تا مست خم می آید

اشک می ریزد و با درد و الم می آید

تو روی یکقدم و او دو قدم می آید

شاه [illegible] دل [illegible] انداخته

با خبر باش که تا رود بیعه در صحرا

کمار این پیر به بیت الحزن انداخته

ای پسر باش که تا شانه کنم کیسو بست

لطف روی [illegible] برو و قابر روی بیت

این دل مرده [illegible] زنده کنم از بیعت

[illegible] انداخته

تواند

بیت

سیه جام شهادت نوشید [illegible] هست

[illegible]

لیک پسر چو صبح که من امداد [illegible] ابست

من نه تنها به سر زلف تو کشتم [illegible] / انداخته

بلکه این رشته بهر جان و تن

باش تا سرمه کشم نرگس شهلای تو را

[illegible] قد رعنای تو را

خلعت عشق به پوشم [illegible] حلهای تو را

عطر آگین کنم این زلف چلیپای تو را

که این شراب که در جان می انداخته

در وطن خواهرت از بهر تو خوش شاد [illegible]

[illegible] وطن [illegible] انداخته

ای فنا ای نکهی [illegible] ای اکبر

کشته جون تو [illegible] در ان عرصه [illegible]

زاده [illegible] که [illegible] در ان عرصه [illegible]

تو روشنی است در انجمن انداخته

اشعار

[illegible] روی دامنم

[illegible] زدن آتش به کینه [illegible]

[illegible] بالام روم [illegible]

[illegible] این [illegible]

دلم سوزد از این غم ماجرا

لب تشنه کشتند و نادر تو را

بالدم رودم ایرودا آقام

پیرانی چه وقت [illegible] داغ تو [illegible]

پیر مادرت [illegible] داغ [illegible]

الهی [illegible] داغ جوان

لیلای [illegible]

بالدم رودم

ندیده کیتی [illegible]

که [illegible] نوجوان [illegible]

بالدم رودم

مرویست که چون شهادت امام حسین

بطول انجامید فاطمه صغرا

در بستر بیمار بود و از دار الشفای

آغوش شوق مشتاق [illegible] پدر [illegible] دل

پر حسرتی [illegible] اشک اندوه شربت دل

دست [illegible] بقاصد [illegible]

مخاطب نموده میگفت

در شهر [illegible] کشور [illegible]

یا کیوی خواهم کشور [illegible]

بر [illegible] قاسم [illegible]

یا خود به بهشت [illegible] امید

از آمدنت [illegible] تا بم

[illegible]

زاین [illegible] آمد [illegible]

از خاک [illegible]

بر حال [illegible]

یکدم [illegible]

فاطمه ام السلمه را طلبید [illegible]

[illegible]

در کوفه [illegible]

فاطمه [illegible]

اعرابی را دید که بر شتری سوار است [illegible]

[illegible]

بپدرم برسان تا [illegible] عرض کرد [illegible]

تو [illegible] شفاعت [illegible]

تو کیستی فاطمه [illegible] پدرم امام حسین است

در وقت رفتن من بیمار بودم و من افسرده بودم و سخن داد که برادرم علی اکبر اینو بسته شد
و من این مدت فراقش بطول انجامید نامهٔ از خوف و اشتیاق کرده ام التماس من اینکه
هر کام بجوی فرمودی که نامهٔ من ایشان برسانی و سلام مرا به پدرم برسانی شب و روز در
انتظار مقدمت بی قرارم نجات داده ام امکان از تا قیامت
بجهت نجات ام نصیحت خویش کنیم الحال غمت بمیرم حسرت ای پدر
سلامت ایشان وقتی که دیدی ات از آفتاب فلک امامت کر کرده جواب فرزند
هستند در خدمت پدر میباشند هر یک را النفس سلام برسان خصوصی عمو
در خدمت پدرم ایستاده باین نشان خال در کنج لبش چون مکی اندر
شکر است یا خود از چشمه حیوان بود آن خضر است شیب کو یعقوب
الکو شد یوسف لیک اینم آنکه جوانی نور چشم پدر است
بعد از عرب نامه را گرفت و روانه گردید در زمانی راه کربلا شد
که سلطان کربلا در برابر لشکر کوفه و شام ایستاده بود بر نیزه تکیه کرده
نگه کرده عرب نزدیک لشکر ابن سعد آمده گفت ای قوم ایکم
حسین ابن علی ابن ابی طالب خبر با ابن سعد دادند که عربی ایستاده در برا

ب

بر لشکر حسین ابن علی را میخواهد گویا از جاسوسان است که با مدد
می آید ابن سعد عرب را طلبید و گفت از کجایی و به کجا می روی و به
چکار داری عرب گفت از مدینهٔ رسول خدا صلعم می آیم و از فاطمه صغری
فراق نامه دارم ابن سعد گفت ای عرب همانجا بده که بر نیزه تکیه کرده

رنگه بسته بنشسته غم که بیدار از راه
در میان شهید از ایشان کسی را دیدی نگران در راه
گفتند در بر ما شب غم و گرد از نجف
بیچاره در شتی نه ای دیده کردار
پیدا شد از حضرت آن گوی بعد از آن بیکسی
با حسین آن جمع و دل از بلا داد

ان حبی کشته گردید بعلی الکبر خود　سینه اش از غم او شکل گریبان دارد
عرب نامهٔ فاطمه را گرفت و روانه شد چون بخدمت آنحضرت رسید نامه را داد و سلام کرده جواب
سلام را باز داد و خبر نوکه گرفت و از کدام شهری از اول طلوع آفتاب ناحال هر که از لشکر
جانب من آمد بهمین نامش را میگفت عجب عجب که تو بر من سلام کردی ای عرب

کسی اینجا سلام کرد آمده تعالی الله
اینجا بسلام ما سلام کرد تو با ما از مدینه آمدی داری
و طلب شد آمد آب
لکد آبی از حجاز جه داری
ازین خشتی شتم خانه کمال

مرده است طفل من مگر از اسب پدر　یا نامه داده است مشی با پیام من

عرب عرض کرد ای آقا پیش از طلوع آفتاب از مدینه بیرون آمدم چشمم به محله بنی هاشم افتاد دیدم
دختری دیدم با بستر بیمار و جسم بیمار بر بستر افتاده و گریه میکند چون پیشش رسیدم گریه و ناله
دست در بغل کرد و این کتابت را بمن داد و گفت بشما برسانم مطلوم کردم که مکتوبه [illegible]
دیدم فاطمه نوشته است بابا جان دختر بی پدر بشنو شعر

بابا بنوام اسلام بابا
راه عیشت بحالم
فرزندی [illegible] از معاب
همه [illegible]
الحق پدر [illegible]
[illegible] بر سر
[illegible]
کبر دم سر ابدا حث
[illegible] از تفاوت
نه خوابم [illegible] استراحت

[illegible]
یکباره زمین نظر کشیده
[illegible] ملکه [illegible]
تقصیر [illegible] جان
با عمه [illegible] پدر جان
کی عمه [illegible] مادر [illegible]
دانی تو که [illegible] مادر
شد [illegible] مادر از سر
شد فاطم نو تعب
آه [illegible] تو تعب
دانی عمه مادر [illegible]
[illegible] تنهائی اعتنائی
چشم [illegible] داشت روشنائی

[illegible] الهی [illegible]
[illegible]
زالشه وعده الهی [illegible]
میبینم و یاوری ندارم
زالشه که یاوری ندارم
[illegible]
[illegible] کربلا از نامه جان
[illegible] در آمد [illegible]
دیدند عرب با طراف [illegible]
میکند [illegible]
با شه [illegible]
میبرد دختی بیمارم [illegible] سفار
[illegible] کرده عرب عرض کرد

بلی وقتی این نامه را از او گرفتم بسیار سفارش کرد که در برابر پدرم جناب ایشان [illegible] نور
چشم میرا از [illegible] و عوض [illegible] روی بوسی [illegible] ایشان [illegible]
بعث [illegible] گرفته و [illegible] علی اکبر [illegible] و آه از جگر کشیدند و گفت ای نور چشم
پدر علی اکبر خواهرت فاطمه از برای تو نامه فرستاده [illegible] یا دارد ای [illegible]

علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
کنون [illegible] رسیده جانا [illegible] از زبان پدر [illegible] کوثر [illegible]
[illegible]

بنت [illegible] فدات شوم [illegible]
[illegible] ای [illegible] پدر [illegible] پدر
بس از سلام [illegible] شرح داستان
اکبر ابن [illegible] در برابرم شهید شد انا لله و انا الیه راجعون

مروی است که [illegible] اهل بیت [illegible] ابن سعد نامه [illegible]
[illegible] الی [illegible]

بره سجاده و رطل گران کبیر — اندر پی سجاده است زنجیر

اهلبیت

خبر واز شهر کردانید تدر ابنیر خدر جهت شده بیو کری جمعی باهای

و آوایش ساتش عشقه را دلدار سو لند بعد از شما عشقه در

دروازه ها بیره بسیار پیشه و فریاد و احسنه و اعزیزیا بر آید

و میکنند — این سر را این سر است اندر سینی شاهست

خبر الشاه شو سوز عشق است — باب کیارش ان تاج دار الهب

گو شه سوار بد رحتی است — ای سمع خاهان شرمی

.. نمایید کو احتراش انیر امنی است رخسار اگر

در زیر تراعشی جعفر لذالد شهادت در شبلیست

نکبر کو فرد شام فریاد میکند کرده نه الله و ههر سر غارت

زینب — فریاد بیرادر آه و د

ای اعدا ببرادرم

ای برادر با جان بنده ای ...

زینب خاتم ای ...

بره سبی ... در طفل کبرا اکبر [illegible] سجاد است زنجیر

اهلبیت

... شهر ... اینها ... شده ... باهای

واویلا ... [illegible] ... در

دروازه ... و احباب ... برآید

ومیگفتند ... این سر ... این ...

خبر ... باب ... [illegible]

کوشهوار ... ای ... شرمی

... نمایید کو ... [illegible]

در ... [illegible]

... قرباد میکرد ... [illegible]

زینب ... فریاد برآورد

... برادر ... [illegible]

... [illegible]

بشنو ... [illegible]

شمر این ... [illegible]

... [illegible]

مردم ... ای ... نکا ... مرا

هر کز ... [illegible]

... [illegible]

سر ... [illegible]

این ... برادر ... [illegible]

کو ... [illegible]

این حسین فرزند پیغمبر است

جگر گوشهٔ فاطمه زهرا است

چراغ ... [illegible]

برادر ... برادر جان

حسین جان

... ای زینب

... زینب

... [illegible]

... [illegible]

زینب ... [illegible]

... [illegible]

تخلص ابرار

چنان شوی بار از ... دلگر آمد

هر اشک ... بیشتر آمد

بد با شام ... سحر آمد

بیا ای جسم ... فاسم

بارک و الله ... با صباح الطف

سر ... از غرور بیان کرده

شیر شکاری با ... بیک شیر

عبد الله ... آمد

[illegible]

از تیر داشتند و قاسم که بزبان ساره که عباس و سایر برادر

صدا الخیا لیزد اخشا لمیزمحو شد غلغله در خلق افتاد ازمادر بیرلز

طشت دیگر هم غلغله در حلق افتاد از کن درو قبر بیرمکوی

چوب بر لب

اما شهید انم در سر ابن طشت

بر زینب بیشتر گذشت

یا در سیران طشت دیگر در شام

در مجلس یزید معاویه علیه اللعنه

سر مطلق شاه احمد در طشت

شهید شنی استرملون

تیر زیر تیر باده آمد و آمد

ابن ستراست چون عباس

بالب تشنه

ابن سعد الحی علی صدر

سخت تر از و تشنه لب

شد بدست حرب از مجلس بلند

میزد و میگفت انتقام بدر

میزد و میگفت اشیاء الکوثر

خطاب دوم

چاشنی زر بخارا ... قابل بخارا [illegible]

خلق شد بینه مولانا بنده زبیده ... [illegible]

می در جمال ... جیران ... [illegible]

عمها ... بلبل با دیدم ... [illegible]

با عمرم ... بیشترم ... [illegible]

خطاب بسیم النفسی برادر

[illegible]

گذشت

خوابم ... بهار ... [illegible]

ای دلبر ... [illegible]

بر خیز ... [illegible]

بر خیز ... بیمار ... بی

ظلم و جفای شمر ز ابن و ازان کذشت

بیمار ... ز اتش ... کذشت

شمیم الکربلا ... [illegible]

... [illegible]

شیون ... کذشت نالهٔ ... [illegible]

بر خیز ... [illegible]

کفتم الامان الامان ... [illegible]

... [illegible]

خطاب چهارم با برادر

ما خود به بر و بحر ز کوی تو نیاییم با حیات

یا اختیار خود به بیابان کذاشتیم

رفتیم رو به ... هجر کذاشتیم

ابتر ... فراق ... بیابان کذاشتیم

شرط وفا ... با هزار رخم

ز ... به ما ... به بیابان کذاشتیم

... [illegible]

ماهم ز ... [illegible]

بک کاروان ... [illegible]

دور عشاق ... [illegible]

... [illegible]

شهید کربلا دل کند بسوی تو فالا

بر از بهشت برین است خاک کوی تو فالا

دریغ و درد که بکداخت آرزوی تو فالا

نه انجبر و زحیا نیست عشق روی تو فالا

مسلسل ... فی الفلاتی

تو ... رفتاتی

۱۲۰

... [illegible]

... [illegible]

ای ... [illegible]

دل از وفا تو ای یار ... نکرفتم

بشام رفتم و از ... نظر نکرفتم

... [illegible]

... روز ... عشق ... [illegible]

از تو دوست رمیدار بو نسب چیست بغیر از فقر همه شدار پدر شاه از هم کس بیزار دارم
دلگی عیب شاه از تو دوست دارم بعد از لطف جناب علی و فاطمه بنا که شد به میان ما اندر بند

گوشم
یکی گفت من شاه
یکی گفت من شه عجم
یکی گفت باب بنیمان منم
یکی گفت یار قنبران منم
یکی گفت برادر فاطمه منم
یکی گفت علدار لشکر منم
یکی گفت آب رحمت منم
یکی گفت با وفای غیب منم

مر و بیت لکرده را بیت ابر و خشاک فاطمه
در بحره طاهره شربت داشتی نصرت

فاطمه جون عرض کرد ای پدر چرا از علی حمایت کردی و از من نکردی پیغمبر فرمودند تنها من
از علی حمایت نکردم بلکه جبرئیل با اهل دهر از رجال ملائکه از علی حمایت میکنند تو رو ببین
ای فاطمه برخیز پیشانی علی را ببوس فاطمه زهرا برخواست پیشانی علی را بوسه داد و دید که
کدام پیشانی همان پیشانی که صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان ابن ملجم ردی بضرب
شمشیر شکافت اگر خیر [illegible] ببین زمین آسمان صدا [illegible] ان قتلت امیر المؤمنین
یا ابا شجاعان [illegible] بکشی خضاب [illegible] لبریز [illegible] خون [illegible]

نقش علی را تا ابد [illegible]
[illegible] اندر شماره [illegible]
خاک کربلا [illegible]
آتش [illegible] از آه درون [illegible]
[illegible] اندر دم [illegible]

[illegible]

چرا از سر زینب کشید [illegible] بر شانه [illegible] زدند او [illegible] در مهتاب بیابان [illegible] در کوفه
پسر زیاد علم [illegible] نقش کرد در بازار شام سنگ بر سرش زدند یکی [illegible] زاده [illegible] حلم کو
نقشش بشام داد [illegible] بر بدش [illegible] در بستر خوابانید [illegible]
عقب نعمان [illegible] فرستادند گشت در خانه [illegible] بدان [illegible] فدا خواستند
[illegible] قیامت [illegible] سرور [illegible] زرکشت [illegible] شد

[illegible]
زینب سخن [illegible] زخم [illegible]
انک غم [illegible]
زینب زار [illegible]
[illegible]

شکایت ...

چند آن ... محبت و ... والدین گذارند

از غلغله ... و ... از جمله ... ابر ...

در کلام خویش حالی گفته ... انداز ... ابر

فیه یا ... لیک ... بسته ... مشکل ...

بهر آدم گاه ... اسباب ... ز ... ابر ...

... لیک ... نخواهد ...

آلت ... از ... یار ... لنگر ...

گاه ... سمار ... گاه ... یار ...

گاه از ... حبیب ... اسباب ... شوب

باب ... خانه از ... حلیب ... ادراب

... العقاب ... جان ... داد ...

... ز ... ثابت ... تیر ...

... و ... معنی و ... ادراب

... سلطان ...

گاه ... اشتقامت ... ادراب

... از ... از ... بسته ...

... تبرد ... گاه ... جادار ...

... خلق ... اصغر ...

... بود ... داد ...

... بر ... علی ... اکبر ...

... علی اصغر ...

خنجر ... گاه ... تیر ...

... ز ... لب ...

سارباب ... از بیم ... در عیان کشته گانند خیم ناگاه دیدم ... سر نعش

... کربلا حاضر شده ... خدا ... خمید ... پاره پاره ... کربلا و سلام کو ... برادر ...

... دیگر ... آن ... بدن ... پاره ... به ... اینجاد ...

السلام علیک یا جد ... یا رسول الله

تشنه لب جان داد ...

... سر ...

... بیدین ... از ...

جسم ... ز ... سر ... خلق ...

... ایر ... ثمر ...

الامان از ظلم ... الامان

... الامان از ...

... از ظلم ...

... الامان ...

... از ظلم ...

ساربانا مکش بحرام که راحت بیمار است در حق او که کام بار سلطه بند زبر جمع دستفایرار از بدش بدامو

[illegible]

اهل دنیا که به دنیا گرویدند [illegible]

تا شب هست کو نیان هستند نحاب هرکسی راهی بگیرید در بصر
ظلمت شب بر نیفکنده نقاب تا نه بینید زین جلد عینا ان خطر

من نوح لد بود زین باد پشت بلد اگر من چاک چاک از یکی لحظ
بادها باشد از دم تیغ جفا تا سم خرنها از برای دین کوه

[illegible]

از عصبانیت شان میکرداه سرد از دل بر درد میکشید میفرمود این قوم دنیا را اختیار کرده
عقبا را ترک بحکم خدا بهمراه ما بار تا آنکه همه رفتند مگر قلیلی از صحابه باقی چند بند حضرت
دید اینها میل برفتند ند رند اهر کرد و آن خیمه ها بر چیدند بیرون آمد و در حالیکه اشک
از چشمهای مبارکش جاری بود فرمود ای یاوران شما بر دید و بخدا دیگر ندید

ای یاوران غریب که بندی از غضب
رفتند جمیع یاران بجمند به در نیت
ساربانان روی و طن خوش بنشینیم کدام
کعبه در بند لیلی از عبد الهی صبرا
کعبه علم عالم الهی نصاب
با همرهان خوش بنشینیم از این

بگیر دو ماه قدر او که ... تا عشرت ... سر ... محمد زینب

خواهی که بری تحفه ... ز عالم ... باید که بهار ... از ... بار ... بیش

از کلمات آن سید احمد یافته اصحاب چون در وقت جهاد عید مبارک شهید افکندند پیشاپیش گریه
و ناله همی کردند هر یکی متکلف ... رسول خدا ما را از در کار خود می راند تا جان داریم
در کار جهاد همی شمشیر ... مانند ... در محاربه اعدا که جهاد است ... شمشیر اکنون سر تیغ ...
... عجز ... همی ... برنگ یک ... گرفت ... شهید ... حساب
دیده ... بهشت ... مکان ... منزل ...
اصحاب ... که دیدند ... ماننده آفتاب ... هر یکی
... دیدند ... بسیار ... کشاب ... در آمد ...
از این جهت بود که ... دیگر ... سیکر شدند

[illegible]

از ایشان یاد ... بهر راه ...

مدام سوره اصحاب کهف ...

[illegible]

بید است که در لجهٔ شنا حا محمد و اتلیب یک نگاه بجانب لشکر دشمن دید یکه و تنها لشکر اعدی

شمشیر جفا بر کف ... شاه و بیکس ... بجمع بی عدد یعنی لشکر دید عدد اقلیمین و بیکار کس

... و چتر زر نگار بالا سرش نگاه و اشک ... دیده اش روی شاه ... پسر

در حال عذر ... برابر پدر

کفا عروس ای پسر عم ماریشی
از روی مرحمت تو دری مهلی بیم نشنبی
دست شفا بطفه به چشم تکشی نه بینی
هر دم کشم ز سینه آه ۱۰۱ نه نشنبی
شمع لعبت طپانچه زند بر عذار نی
ای پسر الرتی دار سوب از کنار هم

لیلیه بر نجبا کند غدای
الکبر بد لشی غم جدای
لیلیه بد ال امید واری
الکبر عزم جابر نثاری
لکید عیسی کعبه نه بیب
عاقل ز قضا و کار تقدیر
در چشم زبان زار و مضطر
اینر حرف اعدای
کاویه بجها قم اعدای
از نشی بد بدیهه شهید

قاسم بیع

در وصالت شد ... صبر از من

نالم ... هر ... باشد

جان به ... از ... آید

[illegible]

[illegible]

پسر عمو نشین بکلدم کنارم | در یغا نوجوان مردم پسر عم | نهال غم بروی سینه کشتم

که من یک عرض حالی با تو دارم | جوان از این جهان رفتم پسر عم | ز بس بهر بهودی بشم وشتم

که شاید طفلهای من غریبند

یتیمان و صغیرانم غریبند

بکی کوید علی حالی ندارد

پدر شان نیست و افعالی ندارد

نفیس دادم که بعد از مرگ زنی

نادی جاره ... زن کرفتی

برو دی زن میر اماه اورد

که زن غیب می شود چون مرغ وحشی

که مرگ ما دو شی اودا کفایت | مبادا تا کنند از تو شکایت | برو دی زن برا ینو دعنر

[illegible]

دام آلایش شیرانم بسینه | بازشه بازم زبان برگشت ولی | گفتم الشی ... | ابدر یغا ...

طایر طبعم ... | باز آب رفته ام ... | زانکه از امداد ... | ...

[illegible]

[illegible]

لبیک لبزها بنید چو نور شرفتی الحذر که او یک بیتی آرد نکه سر بسر بیهمان شابر سر کشید

خسرو دیر شاه مطلوبا منز حبی یک محبت بیشه در عالم نکرد جان فدا ایتشی کانجا شهنشاه عز کشید

انبیا و اولیا سلسله قسمنب بدروشد بعد رحوصله

لیک بازاو بیر بهمین منوال بوه زلنه باد بیهمانه مال تال بوه

محبتله توست بدی جها زبار رسید بنک توشتو شی تیر لبوه رسید

حمزه یا سهلو ز حنجر چاک رشید جعفر شی ز شیره بیر اقلدک

کواهر و شد اتیشمیر شکست سهلوی شبار خیبر النسا از زور شکست

بیشی بند

بار دواغ کلی رخانم تانا شد یلبلک نطقم بلند آوازه باشه

یادکلدم ابرو ارحمی قرار بیقرار حجرتنه ناله زار زار

کلشنم ای است کاتیشی حجر ترب چشم هر لب تشنه ام جیحی نه بدتجب

کلشنم جاست لیجان کلدی جانه آب میتعقد وبت داند جانه

المفرق بين القبائل والجماعات ونزع روحه
من بدنه واخرجه من اهله ووطنه ومنع
عن المال الا عن كفنه واطفاله صارخة
بين يديه وجهه باكية عليه وهو منقول
الى القبر الذي هو بيت الوحدة وبيت الوحشة
وبيت الظلمة وبيت الغربة وبيت العقرب والحية
وفيه لحومه منتشرة واصابعه ساقطة واضلاعه
منفككة وظهوره منكرة فدخمة التراب واكل
جسده الدود والدواب ومسكنه خراب خراب
وجسده رميم رميم وولده يتيم يتيم وليس له
اهل ولا احد كونوا من جنات ومقام
كريم فاذكروا الموت وشدته والبناء الجديد
وغربته والسؤال ووحشته اه اه من الهول
شدة الموت آه آه من حرارة الفوت اه اه
من سؤال منكر ونكير آه آه من عذاب القبر
آه اه من هول الحساب اه آه من العذاب آه آه من خوف
القيامة آه آه من الحسرة والندامة آه آه من خفة
الميزان آه آه من الفراق والنيران

لا ادری الی مایکون مصیری واری نفسی تخادعنی فیما لی لا ابکی ابکی
لخروج نفسی ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی ابکی لسؤال منکر ونکیر ایای
ابکی لخروجی من قبری عریانا ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری انظر مرة عن یمینی واخری
عن شمالی سیدی علیک معولی ومعتمدی ورجائی وتوکلی نصب من جنتک وطفقدی
بکرامتک

مروی است که حضرت سید الشهدا را بدرجه رفیعه شهادت
رسانیدند امام زین العابدین چهل سال در این اندوه
ومحنت گریستند و چشمهای مبارکش نمیشد
و لحظه از اشک باری باز نمیشد و روزها روزه داشت
و در شبها بعبادت مشغول بود و هنگام افطار
میشد از برای حضرت آب میآوردند
حضرت بر آب می افتاد
چشم پر آب شده و میگفت حلق
تشنه پدرم

زینب
شهید کشته علی اکبر زینب

روایت میکنند روزی در یکی از کوچهای مدینه میگذشتم از دیوار خانه آنحضرت از ناودان آب جاری بود
بنا بر احتیاط از آن آب کناره کردم شنیدم از عقب من آمد صدا از دور که برو از آن
آب کناره مکن گفتم مبادا آب نجس باشد در جواب گفت آب احتیاط مکن
چشم امام مبادا از فراق لب تشنه پدر ببارد خود را بدر خانه آن بزرگوار رسانیدم
گویم خادم بیرون آمد گفتم علامت از شما عرض میکند
بیاید

چشمم
آب
با اشک مخلوط میشد و آن آب از ناودان جاری میشد
عرض کردم

تا عمر هست یکدم نکردند بد مجال تا زنده‌ام لیست آه دلم هر سه مار رو امیر دهر اکبر به مشر تمام شد [illegible]

کی شد خوش شنیدم از پدرم از برادر برادرم طلب آب [illegible] و طفلان شیر علی شش [illegible] ما [illegible]

شهر شهر دیار به یار لکر دانند چه اکبر به من تمام شد [illegible] در میان [illegible] خبر به [illegible] داد [illegible]

در خرابه فرش نکد شم بیرون خاک [illegible] و سرم را بر روی [illegible] شهادم لکی

بدین ما القلب [illegible] آمدی سر کشی از [illegible] و بر ما [illegible] آورد [illegible] ام از دست

از دست طفلان [illegible] و به ورمی [illegible] زبان [illegible] بر ما [illegible]

روانشد [illegible] لوکشه [illegible] بیمار روانشد زلک لای [illegible] شد در مجلس [illegible]

یکی زیب [illegible] مجلس [illegible] آراسته [illegible] تشتی [illegible]

عمران جادری ندانشت آشنی بیرا هنی [illegible] صورت [illegible] علی لعنة الله علی [illegible]

چون ابراهیم داد بر خلاف اشاره [illegible] هاجر مادر اسمعیل [illegible]

[illegible] اسمعیل را بپا و رو بر اسمعیل [illegible] شان [illegible] یکشی

[illegible] او را [illegible] او را [illegible] درست [illegible] نظم

مو از مانه [illegible] مبتلا نکند اگر که [illegible] نکنی فلک خدا نکند

هاجر اسمعیل را در بغل گرفت [illegible] میگفت

مادر [illegible] خدای جهان یاور تو باد

بی‌وسیله [illegible] تو باد

هاجر و اسمعیل [illegible]

[illegible] که ام لیلو و سر [illegible] علی اکبر

[illegible] اسماء [illegible] جان آرزو

[illegible] بگردن او [illegible] مدینه داماد [illegible]

مادر جان

بمحله‌ات نزدم تحت آب تو سیتی   بنزد تو نه نشستم شب عروسی تو

مادر رهان

چه زحمتها که در بابت کشیدم   برایت رنج بی پایان کشیدم

امّا چون اسماعیل این تقریر یا تکرار ساند صورت او را بوسید و فرمود ای نور

دیده مامورم که تو را ذبح نمایم در راه خدا اسماعیل عرض کرد که ای پدر

بکن آنچه مامور شده عرض کرد ای پدر چند وصیت دارم

گوش کنید وصایای من اول آنکه ای پدر بربند دست و پای مرا

محکم ای پدر تا از خنجر نیفکنمت در غم ای پدر دامان خویش جمع کن

ای باب ممتحن کالوده دامن تو نگردد ز خون من پس تیغ خویش تیز کن

ای باب مضطرم بکذاب بی مظایقه خنجر بنحرم قربانیم نمای بحسرت

به تیغ تیز زیرا که مرگ سخت بود جان تو عزیز ای پدر بزرگ

کواب سلام من ابر رفقای من برسان بگو ان تنهائی من غریب یاد آوردند

وصیت دگر آن است انجلیل خدا مرو بخانه تو قفک کن اندر این صحرا شش

سرهوش تو دانه بیند ان من شود فراهم

که بلکه هاجر بیدا که شد

یه من ... بجون

نو دیر ... من

علي الصباح ... من

بیاد کمال ببرهان ... ز پایت

دلسوزان کشان نالهٔ ... درد

... شیئی مکن

بانظیعف

دکوشش نمود خنجر از اطلیاب بیچید کلو عبث

او را بسی برد خلیل کام دل ان تیز بجز سنگی

زد سنگ دو نیم شد و گفت ای کار دی

چه خلعت ابراهیم را بسی بر هیکل ...

در آمد و گفت الخلیل یا مر نبی و الجلیل تنها ...

یعنی تو مکو بجز بسر خداوند امر می نماید

خاک که هم که تا که مصدر جلال الهی ندائی

صادر شد که یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین

وفدیناه بذبح عظیم ابراهیم نظر کرد دید شان غزالی علفی حرف

جبرئیل امینی گوسفند آورد که این گوسفند را عوض اسماعیل ذبح نما

علی ... نشوند بخواه ... ذبح الله

ذبح اسماعیل گوسفند ... آه آه از خنجر ... شد

... سلطان مطلوب ...

جسم بر طفلان ... ناخن نکرد   شمر از ... حیوان ...

در وقتیکه از سید حق پرست پای از سر کمال عالی کرده از کثرت عبرات
چون جگر گداختهٔ مذاب از دیده فرو می‌بارید در آن اضطراب رسید که ای زمین
چرا آرام نمیگیری عرض کرد که چگونه آرام بگیرم و حال آنکه نور دیدهٔ فاطمه زهرا را
دست و پا میزند و هرکس میرسد ضربتی بر آن حضرت میزند حضرت فرمودند

میگویند از خالق جبار آید
از دیده من شد بیرون
از تیغ شد
کانون رهائی دارم
پیشکش تحفه ناپیش

بسم الله الرحمن الرحیم
من آخر زاد منه
زود ای سرکشی
چه بگردد بطول
مگر آید ای جوان
دعید آبی تشنه گرمی سوخته
دهان ابیض

مرویست که چون حضرت امام رضا خواستند که بمجلس مأمون بروند اباصلت
را طلبیدند و فرمودند پس از آنحضرت آمدند و داخل مجلس مأمون گردیدند آن ملعون
پیشی نمود تعظیم و استقبال آنحضرت نمود عرض نمود
از مجلس شریف
چه بیرون آییم
شیر برخورد
عبا افکنند تا بنشینند
بلا ذکان ظلم مأمون
اجل از پا فکنند آخر بجا
فدای ای پسرم
فرمودید ای نظم
نظم برادر باغ
لطف فرمودید
ما مجبوریم ملعون انگور طلبید
بیدرنگ تشنه خود برداشت و چند دانه
که زهر نداشت خود زهر دانی
ولقد تعجب انگور بیت سوال
سوال جواب

بکفا شد نهال ربیع ربیع نهال
بکفا شکوه جهاد اکبر و اولاد
بکفا رخ زرد ... الیت یارب
بکفا ابغر ... آتش
بکفا شب دولت اندوه لیلی آب
بکفا شام غربت ابی ...
بکفا ارض و مرغ و ارض کوه مانم
بکمه امروز رخ منست بیجا نم
پس از خراب مجبور انگور میل نمود
حال حضرت دلبر فرمود عبا از سر انداخت از جا
بر خواست مأمون عرض نمود یابن عم کجا میروی
فرمود بجائی که تو مرا فرستادی ظالم
طفل ... جاییم برویم
پهلو به پهلوی از آتش جان
... نمی شود دل
... زمین ... بعیان
ز رشته ... شاه خراسان

لعنت بکر ریخت کماکی بخدامان که درد شکایت از ظلم مأمون که در تنگ
با حسین سجاد الحجر و تیرتو تشنه شوند در کنج غربت در دو غربیان لبهای تشنه
الماسی العطش میگوید لبهای سوزش ... و غشی میکند

باشی کہ بحی غریب و از قضا دی ز رخ غبار کفت پاک

حجاب آه ببی بلبریه رو بحیه بشر عذار ماه آشمید

بلبریه بشیر و رو ارمید ابا با

محمد تقی ای ح

بیا که مرکب غنا [illegible] تو را بیا که اعده هارون [illegible] تو را اباصلت میگوید من در گوشه نشسته

بودم و بر غریبی امام گریه میکردم ناگاه دیدم جوانی مانند آفتاب تابان داخل خانه شد

از رخش سید الجلال الهاشمی داشت برابر وی خال الهاشمی داغش از غم صد ناپش فزون

چیزی غریبانه لباس بالمون اباصلت میگوید منتحیر انه پیش رفتم و عرض کردم ای جوان تو کیستی

و از کدام راه آمدی [illegible] داخل خانه شدی [illegible] فرمود ای اباصلت در ما

علوم اولین و آخرین [illegible] است [illegible] حال امحید

غریبم و احوال چون است عرض کردم ای آقا از پدر [illegible] آنحضرت بیتابانه داخل خانه شد و خود را

بروی پاهای پدر انداخت و سر پدر را از روی خاک برداشت و بر دامن گرفت و عرض کرد

بر فرق همچون غربتم [illegible] بر خورده است

محمد تقی طفل [illegible] ببر ری

[illegible] بر ای [illegible]

حضرت امام رضا چشم گشود آمد امام محمد تقی را در آغوش کشید و صورت [illegible]

بلبریه

عفوه [illegible] اخ و

بلبریه غریبی شهید امدی [illegible] حضرت علم امامت [illegible] و سپرد و از دار دنیا به جوار رحمت حق شتافت

انا لله و انا الیه راجعون

اشک ها قائم

بیا [illegible] سر پیر بغداد ام

بیا [illegible] زینب علی ام

بلبر [illegible] خدا الحافظ

[illegible] وصیت بدرم [illegible] آر روی

بکو که طفل [illegible] کجا ام

بکو [illegible] ابجه [illegible]

من [illegible] الدهر عجائم

سکه عنبر الله ته دا در

[illegible]

چون جناب [illegible] امو [illegible]

درمهار ناقه‌ها [illegible]

وصحملها [illegible] دهقید

صدای جرس ناقها بگوش فاطمه

بیمار رسید ام سلمه [illegible]

ولفت ای جان صدای جرس

قافله می آید متوجه شو که از کجا

آمده‌اند و بکجا میروند ام سلمه گفت

قافله حجاز [illegible] عراق بسته اند [illegible] نوای [illegible]

تمامی اندیشان صغیر بیمار گفت ای جدم [illegible] کرده آخر [illegible]

بیچیم ام سلمه عرض [illegible] خاک پای [illegible] مظلوم کربلا [illegible] فاطمه آمد

و [illegible] الطفات کرشد همینکه چشم ان صغیره بر [illegible] افتاد اشک مانند

باران [illegible] گرفت سلام [illegible] جواب سلام [illegible] فرمودند [illegible]

چه مطلب داری [illegible] احوال [illegible] است [illegible] بیمار [illegible] مهربان

اراده کربلا دارد فاطمه

از یاران و برادران [illegible]

میبری حضرت فرمودند [illegible]

میبرم فاطمه [illegible]

[illegible] ای [illegible]

فرمود [illegible] بیماری و طاقت

مشقت [illegible] سفارش

[illegible] ام سلمه

[illegible] بیمار [illegible]

[illegible] سیدم

[illegible] علی اکبر [illegible]

[illegible] فرستاد تا [illegible]

[illegible] بیمار [illegible]

مسافت [illegible]

انطفل گفت بابا

اما با چکونه [illegible] فراق [illegible]

چه [illegible]

آری

[illegible] و بیمار

به بستر [illegible] سری

[illegible] ام

بیچاره [illegible] بیمار [illegible]

پدر فرزند [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] بیمار [illegible]

[illegible]

نداره [illegible]

دلم تنگ است [illegible]

حکایت [illegible]

مظلوم کربلا [illegible] بیمار [illegible]

او را در بغل گرفت و صورتش را

بوسید و فرمود [illegible] مکن

اي پدر برادرم وامير حضرت معصوم فاطمه عزيزم اي پدر بزرگوار

ای پدر

حالی که عزیزم کرب و کربلا داري اي پدر

در بیابان جوی بیا داد اي پدر

بود ان زنديم انکه بهمه بدامنت

نعش برادران لطف تو برداری اي پدر

که من از این موضع نصد ایت شوم

لیسی

بنموده که من بیکس فدای اي پدر

صبح است بیا اي توبیان والتم تشاب اي پدر

علسلم دهی بنال کی تو بیا

غم صبر و حیله یاران همه

تک اشتی برام ایرشان تا اید

بیمان داری این بود اي پدر

این نیست داد وسم ... نشش

طفلی که داد جد تن اي پدر

خون جگر زند تن کند اي پدر

حضرت انطفل داد ای فاطمه همه واصله یاران

سوار شوید خواتین سراپرده عصمت را در محملهای زین

نشانید و در سر راه نهادند قوم بنی هاشم از کوچه

وبیرون بدنبال قافله فریاد ناله میکردند و صدای

گریه یکی فاطمه رسید برخواست و یکدست عصای

بیمار و دست دیگر بر دیوار کرفته خود را بسر کوچه

رسانید دید که تمامی یاران همراه پدر میروند

آه کشید و بزبان حال میگفت

شاد باشید برادران مقابل

شاید در برادران

سمل علی اکبر

شام یا نیست کوافطار

بیا

ای طبیب آتش تو بر تنم افزود

که مریض تو از این هجر و متکلم

تا نه ستی کرد

پیش چشم کشته

از طفلک زار میکرد تا آنکه بیهوش شد

سکینه

وخود را بقافله رسانیدند و او را

در بغل گرفت بیهوش شد

رسید سر اسب خود را باشان رسانید

دید سکینه و رقیه و فاطمه بر روی هم

افتاده اند بیهوش شده اند

گفت ای یاران برادر و ... جان

کند و یکی بعد ... طفل

بیماری وفات که باشد حضرت

طفلی از بنی هاشم اطلاع نمودند انا لله وانا الیه راجعون

ای عباس ... معلوم تمام عباس علی اکبر

دیدند و خود را باشان رسانیدند چون ایشان بان حال دیدند عباس

گفت ای علی اکبر آقایم ... علی اکبر بنت دیدم آمد عرض کرد یا بابا جان

بیا که خواهر بیمارم از دست رفت حضرت فرمودند مادر بیمار ان اخیب

علی اکبر ... سر بالین او ... آب آسیه بیمار

باران پیاده شدند زینب خاتون دید که برادر هی آید بزبان حال میگفت

بیا بیا بفدای تو ای برادر زینب

بیا بیا بفدای تو بیکدمی بر زینب

بیا که هست ... اول منزل کرده ...

از این سفر شوم معلوم من که ...

بیا و ترک سفر کن ... زینب

اینحال رقیه ای پدر جز تا له خوب نیست ای باب
تا بهمرت ذکر نداده یک شادی معتبر نداده

ان طفل محزون مینالید تا انکه بخواب رفت
دید پدرش آمد و او را در بغل گرفت
دختر محزون دید چه احوال دارید رقیه عزیزم
پدرجان در کجایی که مرا تنها گذاشتی
آیا میدانی که اینجا بنشستیم تا در دل
خود ایشان بگویم شکایت بسیار از شمر
غدار ای پدر انقدر سیلی بر رویم زده
که چهره ام نیلی شده از کربلا تا شام
نه نانم دادند و نه آب ای پدر وقت که از
عطش مینالیدم جز تازیانه جوابم کسی نمیگفت
ای پدر هیچ نه رضی بشدی که معجر از سر زینب عمه ام ربودند و او را چنین
دمیات هیچ نمودند با این جان نهید انم که از ما چه تقصیر سر زد که قوم کوفه و شام ما را اینگ
میزنند فقط اسیری انقدر دشوار نبود که از بیچ عمر جانم بلب رسید یعنی یکی که از بیت غم دلت حی نیست
زد ای پدر از دست قاتلت حزین است دیدی ای پدر ز دیده نهان وقت دیدم زفراقت چه روح حیف
بگیم این پریشان عی هران کنی بخ نش کشت این سر چه ست جمعی است ای پدر سفارشی
که در باره من بزینب نموده که کسی طفلک مرا نزنند زینب نشاند است اوی بیشتر از ما خبر میگیرد
ای پدر تو کوش فاطمه را دیدند که شکی وا ره او را برده همت
فرصت ندن یاد ستم مکن جگر مرا کباب کند ای بابا جان

آخر ز بهر زینب کی آیی درآید
ازچه تفصیل رسید زمین
ای بابا شهید
قربان تنت که سر

فرهاد فاطمه عرض کرد از تو زندگی بر من دشوار است الرحمن بمیرم امیرالمومنین میداد
و امیرالمومنین میگفت نشسته برادر ندارم و جنازه مرا ایدوش بیکر و امیرا بر نعش خواهر
دار توجه خواهر گوید پدر جان

مدد سیت و چنین بیشتر زمان لوقه و شام
دلشر زمان فرقه اهل جماعت و ان کوفیان
بیچ نشک و نام اهلبیت پیغمبر در خرابه
بی سقف جا دادند و سر مطهر
کربلا را در صندوقی گذاشتند
بهشت وقت یزید میشود
سیر دند و یزید پلید در صحرا
فقط سر سید الشهدا تا کید
بلیغ نموده است شها ر قید
نا دختر کوچک نو جنابا
سید الشهدا ئید از فراق
پدر نالید که بیهوشی شده
بیهوش آمد شروع بگریه
میگفت بابا در کجایی
که نبینم دم نمی آیی

ای برادر زنده یا لهم
علی ابن الحسین
علمدار امت
بیک سکینه
لو جاناشی
بابا ابی فراق وصبر امیرالمومنین
زینب نیبی حلقه
ای که آتش
خبر نداشت
نبردوی نشوی کرد ببلا
میتالیسن
کبید ای سایه رم
خبر ندیه اشی
نام نیب عطا طالب

بیت لرکوت و بلا خود گو و نحر زینب
شاهی
ز جبر رود اخیر نخواهد زینب
سید ارشی عباس و برادر
اش زند پاره در ظالم
خبر نداشت از زینب
شبیه کتاب ابن علی الکبر
خبر نداشت ای ارشک سیم
مثال ماهی بسمل علی اصغر
خبر نداشت از زینب تیغ حلقه
بیت لرکوت و بلا ماه عاشورا
خبر نداشت یاماها هم است
نوشی زینب برادر کنیم

ای بابا بیتیم من فدایت
خون شد دل با ایت از بهر [illegible]
من نقل السمی بد ریحانه
بر گوید تو شکایت
ای جان پدر پریشان سلام
بر عمه [illegible] مبتلا
میکرد [illegible] شیدا
انگشت [illegible] کربلا
معجز [illegible]
قلبدر [illegible]

کرد و میگفت بابا جان بکی رفتی که [illegible] بی تو ندارم

از طفلان [illegible] کرد کسی [illegible] شروع [illegible]

[illegible]

اندر این گوشه ویرانه شد [illegible]
سخت [illegible] آمده [illegible] بابا
ای پدر [illegible]
در [illegible] [illegible]
ای [illegible] دید [illegible]
حال بابا بسر [illegible] عجب [illegible]
[illegible] بنشانند [illegible] خوانند
[illegible] طفلان [illegible] یتیم [illegible]
من بطفلی [illegible]

در افغال زینب [illegible]
الحسین [illegible] تیم [illegible]
بر سر تمام طفلان کشید
[illegible] عجایش [illegible]
بیتابانه در آن ویرانه [illegible]
دید و میگفت
ای [illegible] دید عمه

اینو [illegible] دیده کمان [illegible]
وی ورق [illegible]
وی [illegible] شهر [illegible]
ای یار [illegible] کشید [illegible]
ای زینت دامن [illegible]
وی [illegible]
کشتی [illegible]
[illegible] بنا که [illegible]
[illegible] مجزون
از [illegible] خون
باب [illegible]
[illegible] عالی
نالید [illegible] بالی

[illegible] شرح [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] بود
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] افتادم
[illegible] فلیت
و بیابان تا [illegible]
[illegible] نهادم تا [illegible]
دیدم و [illegible] دو [illegible]
[illegible] بغل [illegible]
[illegible] بنشدم [illegible]
[illegible] رفته [illegible]
[illegible] آواز [illegible] شاید [illegible]

ادرکنی طاها ابن عبد الله
و صفی [illegible] یزید
[illegible] بدامان من [illegible]
از طفل بلند شد [illegible]
جناب امام حسین [illegible]
[illegible] صد [illegible] آمد
و در میان [illegible]
[illegible] فرموده
[illegible] من
[illegible] لبیک [illegible]
امت [illegible]
[illegible] بند
[illegible] من
اجابت [illegible] یزید [illegible]
صبر [illegible] کنند الله [illegible] من

بدنم بلرزه در آمد از اضطراب [illegible]

از مشاهدهٔ این حال [illegible] از خواب بیدار شد پرسید ایطاهر تو را چه میشود من از برای
آن ملعون حکایت کردم امر کرد سر آنحضرت را در طبقی گذاشته از برای آن طفل بردند
و گفتند اینجا به نشان در بدر و اهلبیت پیغمبر شب شام از روز آمد

صد بشارت که ز تن سر [illegible] آمد
تصدقت جان جمله یا باب پدیدی [illegible] آمد
بی [illegible] پدر از بیابان [illegible] آمد
روضه از [illegible] نرسید یا [illegible]
حالا [illegible] آمد

زینب و دید وان طبقی را گرفت در نزد آن طفل بر زمین نهاد و گفت نور دیده مطلب
توبعمل آمد رقیه گفت ایعمه من پدر را خواستم نه طعام میاوری قسم بخدا ام تا
پدر را نه بینم نخورم و نباشم زینب سرپوش را از روی طبق برداشت
ناگاه چشم آن صغیره بر ریش پر از خون پدرش افتاد آن سر را در بغل گرفت و گفت بابا

بکجا رفتی و بر [illegible] دیگر پدر جان
کران [illegible] شوق [illegible] پدر جان
[illegible] ایتام [illegible] قتلگاه
[illegible] منبر [illegible] پدر جان
تو تنها آمدی یا دیگر [illegible]
چیشد عباس [illegible] پدر جان

نیاورده [illegible] سمت را
کجا باشد علی اکبر پدر جان

پدر جان یکنظر بر دختری کن
نباشد بر سرش معجر پدر جان

بیابان دو [illegible] جان بابا
[illegible] بعد [illegible] پدر جان

باباجان آمدی [illegible] آرزو دارم که مرا در دامن بنشانی الحال آمدی و دستی ندارم که ترا در کنار گیرم دل آزرده
و گرد یتیمی ندارم که دستم [illegible] آورم به بخشی که منزل ما خرابه است و هم از زندگانی سیر شده است

و نیز و برادر آمدم دیر شده الکنون که تو را ملاقات میکنم شرح اسیری [illegible]
پدر بشنو که [illegible] دلم که شمر ملعون [illegible] و [illegible] بوسه [illegible] دهان
پر خون [illegible] ای مخاطب [illegible] تا با جان

[illegible] دیگران نداشت
[illegible] نداشت
[illegible] عرض کرد
بابا [illegible] دل [illegible] که تاب و توان نداشت
در شام [illegible] حال دل [illegible] از طفل [illegible] یاب [illegible]

در قتلگاه رفتم و نشان [illegible] تو را [illegible] نشان تو با بابان نداشت
[illegible] کبوتر [illegible] زان آفتاب [illegible] سایه بان نداشت

در قبله [illegible] تو [illegible] نداشت
[illegible] برکودک [illegible] نداشت
[illegible] قاتل تو [illegible]

البته شمر [illegible] نداشت
زینب [illegible] ایمان نداشت
[illegible] دیدم [illegible] نداشت
[illegible] این [illegible]

[illegible]

زینب دید یا اهل بیت سر دلربه چیز دست بسینه او نهاد دید سینه اش طپش ندارد اوراه

از روی این سر منور برداشت گفت اینجا کلثوم بیا که این طفل یتیم پدر بزرگوار غساله در ان حوالی

آورند همینکه ان طفل را برهنه کرده بر روی تخته گذاشت دید در گردنش مانند طوق زخم

بزرگی دارد پرسید این چه زخم است زینب گفت ای اخت همین در گردنش بسیار نازک بود زنجیر

بسیار بزرگی نهاده بود زنجیر از حرارت آفتاب سرخ گردید و گردنش را سوزانید پس ان طفل را

غسل داده و کفن نموده دفن کردند انا لله و انا الیه راجعون

لام زینب الی بدین بیاور شیکی لکه در شهر مدینه در کوچها با اشعار باین مضمون

بنالید بعالم بر سر قبر اطهر را امام

ناگاه از قبر اطهر آوازی بر آمد که ای زینب

رسید اول مرتبه دستهای بکردن سکینه در آرد کفت انجواهر

خوش آمدی ای خواهر سکینه خوشا بحال تو که همراه بابا بوده کفت

ای خواهر خوشا بحال تو که همراه ما نبودی کفت سکینه کفت ای خواهر

این سفر اینقدر رنج اشتر خورده ام که دیکر صورتم کبود شده خواهر

آخر قدمی تو پیش بکذار

مادر دل زار

باباش عروس ... شهری

فاطمه

جناب ام لیلا مادر علی اکبر بعمکه داخل

... ام کرد پدر ... علی اکبر

خالی پدا ...

یا دو بر ... جان ...

در این غم ... که ... کشیدم

... زینب ... دیدم

در ماتم ... خواهر

... که کبود ...

سری محمد ... ببند

... همین زینب ...

که شب ... را

جوانان شال ... کردن ببرا

سینه ... شده اند اندر عزا

رفقا ... ما ...

شه کشته در ...

یعنی سرها را برای بنی هاشم برنیزه ... که ...

که سرها را برای ایشان به ... بر ...

خانه ایشان شور داشته باشند سرها

آوردند بر در خانه صد ابر آرد شد له

اهل مصیبت

مصیبت دیده کان ... آمد

... بیا ...

بیا بابا ... استقبال ... ما

... صبح ... مرا

ام کلثوم دید و سر عباس برداشت و بر سینه چسپانید و میگفت

عباس ای برادر عطشان خوش آمدی
بر کلبه غریب عمر سانی خوش آمدی
دیدی که طفلهای حسین تشنه اند و زار
از بهر آب رفتی ای خوش آمدی
نومید گشتی کر بلا بغراق خانه حسین
سقای تشنگان و اسیران خوش آمدی

فاطمه صغرا در غم و حیه الف یاران شب و روز گریه میکرد و چشمش بسوی کربلا که شاید خبری برسد و میگفت

فراق [illegible] سنان گمارید مشکل [illegible] او اتی خزان
که شود [illegible] آتش [illegible] همه [illegible]
ای اکبر [illegible] که از دور [illegible] میدانند [illegible]
[illegible] غم [illegible] گشته [illegible]

ای این مطلب دلم [illegible] خبردار
که خورده [illegible] ستان [illegible] هران [illegible] ای بیخبر [illegible]

اشعار فاطمه صغرا

مصیبت

نوحه

ای شهید کربلا حسین نور الله

جسمت کوی تو نشستن جلیست

ای آقایم ای حسین جان تشنه بفا

ای مولایم ای حسین جان

توبه کردم توبه کردم بجان عباس

بگذر از تقصیر ما

توبه کردم توبه کردم بجان اکبر

بگذر از تقصیر ما

ای آقایم ای حسین جان

ایمولایم ای حسین جان

توبه کردم توبه کردم بجان قاسم

بگذر از تقصیر ما

ای آقایم ای حسین جان توبه کردم توبه کردم

بجان اصغر

بگذر از تقصیر ما

ای آقایم ای حسین جان

بگذر از تقصیر ما

ای آقایم ای حسین جان

ای آقایم ای حسین جان

ای آقایم ای حسین جان

زیارت

ای عروس ... پسرانت نالی افغان

ای عروس ... پسرانت ... انداز

ای عروس ... پسرانت ...

ایاملک ... عروس ... محراب

ای ... بگنی ... نصیحت ...

ای عروس ... عروس ... نیدو

... اندی ...

دوای ... که ... خدیجه

امی الخلق ... در راه خدا ابدال

... و فاقه ... ات ...

بان محبوبه رسول متعال ...

خوانی غریب که آستانه ...

بحق ما ... والانوار

والشمس ذات الضوء والانوار

والقمر ... باسمائه

والكوكب الظاهر ...

بحق ... والناقوس

بحق ... والناقوس

... القدس

بحق ... وابن اسمعيل

والتوسل ... من جبرئيل

المنزل ... من جبرئيل

بحق ... النبي ...

بحق ...

بحق فرقان النبي ...

بحق ...

يا من على الله ...

يا من على ...

... الصابر ...

وصاحب ... والشمس

وهو ...

بحق هذا الشاب ...

... المكبر

سبط النبي المصطفى

وهو يسمى ... الاكبر

جواب لام

يا ايها السائل عن ...

انا ابن خير الناس ...

دفن ایلدیلر همه شیعیان اوراده تمام دیدیلر که حضرت وحضرت ورجال عباسی دانشمندان رجال علمای اهل تشیع

کلام حضرت محمد بیدقیه انکار که اشراکا ردار دیدیلر که ائمه مانند ارزنبا وجود ایرد حضرت

وحضرت دختر وشیر لکی که دانشمندان بزرگان غریب ماندند درزیارتش قرائت

که السلام علیک ایها الامام الغریب پس اینه حضرت که غریب شد پس غریب

لکی غریب الغربا روضه مطهره قبر شریف ایله قبه و بارگاهی بنا ایدیلر ارتری مسجد

مدینه حضرت نبی ایله که زیارت ان بزرگوار مشروع اولمش بدن مبارک امامنی ایندیلر حرم مطهر حضرت رسول الله

مانند عایشه ملعونه معاویه داخی ممنوع اولدی که نعش حضرت امام علی درمرقدینه دفن نماید ظلم ایلدیلر که بدلا خاک

تیرباران ایلدیلر ان ملعونه تیر بدن ان بزرگوار نوبک روایت شعبه تیر یک روایت

تیر یک روایت شهید حضرت یک روایت که تیر تیر بدن مبارکنه ده اللهم

تن امام حسن عقب جنازه شریف حضرت امام حسین عقب جنازه تن اطهر گریه ایلر دیدیلر ای

داخی برادر انی جعفر و برادرانی دفن نمودید ای برادر امام که غریب شد

یاریشی عمر بیت حضرت امام دفن نمود پس غریب گشت غریب ان لیست که غریب الغربا

دربیتران بعد اول روایت شیعه ده سال محبوس ایلدی هارون ملعون ارتبا امام زندان

بلطف ربه سال ایکی زندان امام پس که ان شهید غریب زندان زهر ملعون دراول زنده

حضرت که بدن مبارکی ایله ضعیف شد که درمیان عما معلوم نشد لا مولا ام زندان

انداز زندان حضرت موسی هارون ملعون ایلدی اورند که حضرت موسی ازدار دنیا

وحضرت امام ... الغریب

... حضرت امام رضا ...

... السلام علیک یا ابا الحسن ...

وحید ... حضرت امام رضا ...

... امام معصوم ...

... حضرت امام ...

[illegible]

بدنش انقرست و اعتزام بردارم پاینده و جواری بار و ن مکتوب بهر چه بدلت بردارید نهر است چراکه موسی الی حلقوم

درنزد من قدرت و منزلتی نیست چه تقرحال می آیند نعش ... عجبا زجوب می بینند بر رقابت است که ...

بکابار بنداز النند و نعش حضرت ... برداشته بنشیند ... نحواهند حرکت ... نعش ... سلامت ...

نعش را حرکت ... الهه بدن باید ... اتقدر ثقل ... وقت ... دیدن

هنوز ... دریا ... نعش را ... و ... بردند دفن ... غریب

سلیمان ... در قصر ... دیده ... برداشته اند ... جنازه ارالدام ...

است ... حضرت سلیمان از قصر خود فرود آمد ... جنازه ...

... و ... دفن ... غریب ... غریب ... معظم ...

... مبارکش ... حضرت عمر ...

... غریب ...

... آمده ...

طایفه ... جنازه ... غریب ...

... شیخ ...

عرض سلام ... مصاحب ... الله

سلام ...

[illegible]

اخر بر جهاد خون شهدا [illegible] آمده [illegible]

[illegible] از پروانه سینه [illegible] لفظ [illegible]

[illegible] بطعنه [illegible] ایجاد [illegible] وطن

[illegible]

الفصل

الفصل

الفصل

الفصل

قال الامام بايزيد

عزا بی هوا ... ثمّ البیت من بعت ...

ازان بر داشتم ... قوم دنیا طلب ...

... منفعل باشد ... ره فردوس چه ...

... زانده از ... الفرقه ...

... از ان ...

وسط النهار ... از اصحاب ... الله ...

... دار شد ...

... انجا ...

... شد روی مبارک ...

و گلاه حضرت فرمودند ای ... نعیم الله ...

... حضرت فرمودند ...

قوم ... دست ... رسول الله ...

که ... باشد ...

روی ... عثمان ...

انحضرت ... هر چند ... حضرت ... اصحاب ...

فرمودند ... گفتند ... حضرت ...

طرف الفرات ... فرمودند ... داشته ... گفتند ... حضرت ...

... شدند ... حضرت فرمودند ای اصحاب ...

آورده‌اند که چون حضرت سید الشهدا صدای بلند نمودند از برای اتمام حجت فرمودند اما من مغیث یغیثنا لوجه الله

اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله [illegible] لا اکبر [illegible] رسید که

شرار حرم رسول خدا [illegible] سعادت اینرا شنید و این واقعه را دید بنزد پسر سعد آمد گفت یا ابن سعد

[illegible] سعادت [illegible] شنیده‌ای [illegible] و بخدمت

مظلوم کربلا [illegible] رخصت [illegible] تا با دشمنان

مقاتله نمایم [illegible] حضرت اجازت

داد [illegible] انجب انا الحر و ماوی الضیف

اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف

اضربکم و لا اری من حیف [illegible]

[illegible] اهل

[illegible] ان شجاع

[illegible] انداخت

[illegible] نام دار [illegible] دریای عرب انداخت

چه شیر [illegible]

[illegible] مخالف [illegible]

[illegible] الخذ

چه دید [illegible] مرد شجاع

زره نپوشید پیاده شمشیر کشید بر ان قوم [illegible] مخاطب ساخته

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible] نیران [illegible]

نحو محبوب برادرند بارى بالله ازهد کرده نید حضرت اوله اجازت حرب دلقند علانه میدان شد منقف

پى انرو پیر فرزانه بان کرده از دنیى بیکانه خصمانه جها دلیله دلقمرد

دلبه با شتفاق بابنبران فرستاد تا کامروى از قبیله نجم تمیم ازملی

در آمد نیزه بر سینه اشى نه که از اسب روى خاك افتاد خواست بر خیزد

حصینى بن نمیر شمشیر بسران بیزرالى زنده که بروى افتاد عفار مجلس

نیزه له بر بهلو زده نه توکلى ابو بهر اب ستلونه للى اه از نیزه

سنان بن انس

مرویست رجبى الوصل بیت اله داخل مجلسى برنموده مجلسى

از نیش از فضه و از منجک سبها ناز نقا ززر جهار اطراف مجلس

ومجلس ا آیین نسته نزید با تاج تمام جواهر بر سر نهاده فرج قریب تمام

که بعد مرتبه نزید امر نموده که عیال مظلوم نزید داخل مجلس نایند

درکوشه طشت طلا نهاده شراب زبهار

مبارکو شطرنج بازى منبعه هر وقت

اشنوى بو بهر عت از ابر بیت ابراهیم فرزندان الحضرت منزد و سلف الصغار مجلس

نظر الکندى برین خى اى باران عزیز فاطمه بو بهر محو ثبت اب فرزندان حزانا چشم زینب و کلثوم

سر بر بلاد و افتاد که نزید چوب بر رفادى زده داده و بر لبها براو رشى نزند رواه نزید

جلاد اول متوجه قنبر شد ... آمد و گفت یا علی ... و شهادت بگو

[illegible]

بگفت ... اشهد ان لا اله الا الله ...

[illegible]

... علی لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible]

روای ... که اول ... حضرت ... تا ...

[illegible]

حضرت ... اول ...

[illegible]

... والله ...

[illegible]

لا ...

ای صورت پیمبر جهان ای علی ... [illegible] علی له

شاه ملک و ... [illegible] سلطان سخا و کرم و حق علی له

مسجود ملایک شده آدم [illegible] آنکه ... قبله و مسجود علی له

هم آدم و هم شیث و هم ابراهیم هم یوسف و هم ... علی له

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس هم ... داود علی له

انشر ... [illegible] ... جهان ... علی له

ان ... [illegible] ... علی له

ان عارف سجاده ... [illegible] ... علی له

ان ... [illegible] ... علی له

ان قلعه ... در قلعه خیبر ... علی له

چند ... در آفاق ... [illegible] ... علی له

... [illegible] ... علی له

... [illegible] ... علی له

[illegible]

ارغند مشک ... بار ... منبر ... [illegible] ... برداشتند ... [illegible] ... در مجالس ... [illegible] ... افراشتند

ان مخدره ... [illegible] ... راه آمده ... برروی ان مخدره بستند چون

رسول خدا ... بمسجد الحرام تشریف ... [illegible] ... با انحضرت بخانه تشریف آوردند

خدیجه ... [illegible] ... اسباب ... [illegible] ... اعلاد ... [illegible]

در ... [illegible] ... الفقه چون روز با نجام رسید والا

حیاتش با تمام ... [illegible] ... ان مخدره ... حضرت رسول ... ان مخدره آمد سر ان مخدره

دو ... [illegible] ... ای خدیجه ... ای ... [illegible]

زینب ... [illegible] ... سر البرم ... [illegible] ... داغ فراق ...

... [illegible] ... یا رسول الله ... [illegible]

دل ... [illegible] ... وازین

... [illegible]

در ... حضرت ... [illegible] ... آواره ...

... [illegible] ...

که ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

خدیجه ... [illegible] ... رسول ... [illegible]

... [illegible] ... با رسول ... [illegible]

حضرت رسول [illegible] گریست و هر چند [illegible] برای [illegible]
[illegible] آمده گفت [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] امروز [illegible]
[illegible] ملکی از [illegible] نظر [illegible]
آسمان [illegible] روح [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] خواطر جمیع [illegible]
[illegible] پس حضرت فرمود که [illegible]
[illegible] اما خداوند [illegible]
[illegible] خداوند عالمیان [illegible]
[illegible]
پس آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] عفو [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] التماس عفو [illegible]
[illegible]

فرزند ارجمند
محمد حسن مطالعه
نماید [illegible]
[illegible] محرم الحرام
[illegible]

[illegible]

از دختران انبیا و زوجات ملک دختران ائمه معصومه و اولاد ائمه مجرده عصبات ائمه طلوعه بر حضرت انثی
رسید بمیراث از ایشان کلثوم و زینب زمار رهبنی چاند اندر زمانه زلرک و بلادر درش م وکوفه
چه دیدند اعدا در دورت بقانه ایشان شرم نبود الیک لماخولجب به پهلوی نیزه بسر تا زیانه
۱۳۱۸ ۳۳۳۴۴

بیا عجوا ببیند از برای فاطمه دلم مشوش است بعد از نبی با سینه فرحت عبار از خون شد بلند و جوانح
شیر ائمه رضا به پیر و السلام علی دیگر من آن است از تقصیرات آلام محضه اکه در خدمت نتی بسر بیضه آ
عفو نمی سیدو مو یدعمی ندارم مرغ غم نشوی دلجوی دختر فاطمه از تو امید وارم و او سلاتو بیسا
شده فرموده لیلی سر وفادار من ولی هم خطابه
لیکن و نهان من در باره زهرا انشوشی یعنی که ان
لو نهر لمعا جبیه من درشنا دیده من سنبت
و پاره تن منی است هر که او بیازارد ایشه
ازار لهم الیعا شهید وصی علی حب خدیجه
با بیند انبیا و تا لیدات الجلیله درباره
فاطمه زهرا علیها السلام یلی تا رسول غده ورای
لبه حب الحسه حید جمله است عیا
غم بر دل نشسته تا عصر
رسول ۳ در حیات نجفند که
تی فاطمه را غصب نکرد طمانی
بر صورت فاطمه بزنند آنچه به فاطمه
علیها السلام رسید بعد از فوت به
بزرگوارش با حدیث سید از دو

الف امداده نیا است اسلام
عیسی لبها لو ۱۳۳۰ غم لی

قال الراوي وسار القوم برأس الحسين ونسائه والاسرى من رجاله فلما
قربوا من دمشق دنت ام كلثوم من شمر وكان من جملتهم فقالت له لي اليك حاجة
فقال ما حاجتك قالت اذا دخلت بنا البلد فاحملنا في درب قليل النظارة وتقدم اليهم ان
يخرجوا هذه الرؤس من بين المحامل وينحوها عنا فقد خزينا من كثرة النظر الينا ونحن
في هذه الحال فامر في جواب سؤالها ان يجعل الرؤس على الرماح في اوساط المحامل
بغيا منه وكفرا وسلك بهم بين النظارة على تلك الصفة حتى اتى بهم باب دمشق فوقفوا
على درج باب المسجد الجامع حيث يقام السبي فروي بعض فضلاء التابعين لما شاهد رأس الحسين
بالشام اخفى نفسه شهرا من جميع اصحابه فلما وجدوه بعد اذ فقدوه سألوه عن سبب ذلك
فقال الا ترون ما نزل بنا ثم انشا يقول جاؤوا برأسك يا ابن بنت محمد متزملا بدمائه ترميلا
وكانما بك يا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدين رسولا قتلوك عطشانا ولما يرقبوا في قتلك التنزيل والتأويلا
ويكبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا قال الراوي وجاء شيخ فدنا
من نساء الحسين وعياله وهم في ذلك الموضع فقال الحمد لله الذي قتلكم واهلككم واراح البلاد
عن رجالكم وامكن امير المؤمنين منكم فقال له علي بن الحسين يا شيخ هل قرأت القرآن قال نعم
قال فهل عرفت هذه الآية قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى قال الشيخ نعم قد قرأت
ذلك فقال علي فنحن القربى يا شيخ فهل قرأت في بني اسرائيل وآت ذا القربى حقه فقال الشيخ
قد قرأت فقال علي بن الحسين فنحن القربى يا شيخ فهل قرأت هذه الآية واعلموا انما غنمتم من
شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى قال نعم فقال له علي فنحن ذوي القربى
يا شيخ ولكن هل قرأت هذه الآية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال الشيخ
قد قرأت ذلك فقال علي فنحن اهل البيت الذي خصصنا الله بآية الطهارة يا شيخ فبقي الشيخ ساكتا
نادما على ما تكلم به وقال بالله انهم هم فقال علي بن الحسين تالله انا لنحن هم من غير شك وحق جدنا
رسول الله انا لنحن هم فبكى الشيخ ورمى عمامته ثم رفع رأسه الى السماء وقال اللهم اني بريء اليك
من عدو آل محمد من جن وانس ثم قال هل لي من توبة فقال له نعم ان تبت تاب الله عليك وانت
معنا فقال انا تائب فبلغ يزيد بن معاوية حديث الشيخ فامر به فقتل

[illegible]

شماکسی بت که در همه حلدوث محبت بخشنده همه عشق نکنید باشه احقر عدم عاشق معروف شه کفت

عنم از لفظ محبت یعنی نهم ام وارجام الترجمه تحو بهوام اعظ اوب بهجت خر کم اکم اکه تو نقی

هر بست نهایی یعنی انکی و لرنی عشق یار همراه بالدن و افاریسیار سینه خالی زهر کلر جان

کهنه انسان بر ایچه ان شراف نفس انسان نه ازکل فنفس حیوانیت و قطیت

علم الاسرار الهی نه در اسم بر صار آکاه بیت بلکه آدم رو از برای سعت قول باب

محبت بر جمله فیض حضرت اعنیت نزور راحی القوتیم عمنا زو بتاح فطلنا علی کثیر مما

هیچ حر پروردست ویاری

تا نباید عشق در اعظانه

مرد الهه عشق نوراه

در دل هر زره یکشنده رقاص اوت

ازره هاام در هوا رقاص اوبت

تقرار و عشق نار خواص

ار حول الانسی لو قطع

اقتلونی اقتلونی یا ثقات

ان فی قتلی حیاتی فی حیات

با امیر الجو بار والنقا

اجذب قلبی وجذلی یا الالقا

هیچ مو بکذار ای بکذره یار

تارس ناز کلم منصور وار

چون عباس ابن [illegible] درجهٔ سید شباب اهل جنت [illegible] جای دوزخ [illegible] اشیع الکفار

[illegible] اراالیوا [illegible] ارکا رباز [illegible] نیت ابن [illegible] کارو [illegible] روزار [illegible]

[illegible] برتنها زند پس دریک [illegible] علیه [illegible] ازطلم

[illegible] جهان [illegible] ازکف [illegible] عریان شد

[illegible]

ناکهی گرفتار دردمند بفنا

[illegible] ازجمال [illegible]

لوح دل [illegible]

وقت [illegible] زوال [illegible]

عاصرا [illegible] ازدل [illegible]

پیش [illegible]

باد صبا [illegible]

[illegible]

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم وبعد قال الله تبارك وتعالى في حديث القدسي

[illegible] من [illegible] ... فقال [illegible] القناعة كنز لا يفنى

[illegible] ... وصف [illegible]

[illegible] ... ان الله لا يحب المسرفين [illegible] القناعة [illegible]

[illegible] ... فقال يا امير المؤمنين [illegible] ... فقال

[illegible] فقال انا اصبر يا امير المؤمنين فقال له انا اصبر عن اللحم قناعت [illegible]

[illegible] ... يا علي [illegible]

[illegible] ... وضع [illegible]

من صبر [illegible] ... ان الله سبحانه وضع خمسة في خمسة الفرح [illegible] والذل في المعصية والحكمة في

خلو البطن والهم في صلوة [illegible] في القناعت [illegible]

[illegible] ... وحكمت [illegible]

[illegible] ... آدم [illegible]

[illegible] ... شخص [illegible]

[illegible] ... شخص [illegible]

[illegible] ... ابليس [illegible]

[illegible] ... آدم [illegible]

[illegible] ... شخص [illegible]

[illegible] ... لا [illegible]

و[illegible]

هذا ذكر احوال [illegible] الحمد لله الذي لم يجعل في قلوب الامراء ولا الولاة [illegible] في قلب الحاسد [illegible]

الناس [illegible] ... قراره [illegible]

والاتمام من [illegible] ... انه [illegible]

[illegible] ... روايت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قال النبي [illegible] الجنات [illegible] الحطب [illegible] وقال امير المؤمنين [illegible]

فان الحسد [illegible] الايمان [illegible] النار الحطب [illegible] النبي [illegible] امير المؤمنين [illegible] الحسد [illegible] الجنة [illegible]

[illegible] ... الايمان [illegible] ... وابدانهم التعب والاثم

ان [illegible] ... جمله [illegible] ... گفت طاوس [illegible]

[illegible] ... طاوس [illegible] ... گلستان [illegible]

[illegible]

دل ابلیس بود از ازلی

کر ز ادازم از نشه میل

انچه لعلیم از هزاران بر بچی ظلم عالم نه از ان داد اندلچی شاد اهب عنت آمد بچی ده هزاد اری نمونه نیک قیام

کفت با آدم چه جبر بر زبک آدم دوا استند جستلی جو ریان بر فلک کشته مثلی بجنبی ایران در میان شهر شام

نرکس نو بر صورت شاه شهید

هر اوطراسمان ابد ابر

جو را سرا جمل نمود با صفر

قوم سرا زلد

جامه و عمامه چو اتفاق

خوش اچه آفاق

نغمه سرا انقطاع اقلیمی بر خوش ده شاه حزین

فالبحر ...

قد قلنا ... عندل

وعدلنا ... الى على

واقدنا النار ...

ومعنا العارج الذي ...

قال الي علیه الرحمه

ان یکن احمد ...

علم القول ... فاعل

دارس ... زعبد الله جعفر زینب

کلک کلک ...

ببرم و انبدر ...

سرو قد ...

[illegible] ... الفضل ... [illegible]

[illegible]

رباعی طبع حضرت [illegible] عطا علیه الرحمه در مدح امام زمان علیه السلام

خون دلم از غصه [illegible]

باز آ و [illegible]

[illegible] ... دوران دل [illegible]

[illegible]

ای جگر خونان از خجالت بلند بلب لبنیز راه لنان قند و خر ای الفضل بر سید راچه خوردا [illegible] محض لطف محبت [illegible]

[illegible] سبز بر لبنه [illegible] دل لیمو [illegible] بواسطه [illegible] از رحمت [illegible] نوش لقای

عمه ام [illegible] دارم [illegible] عم بیار خجالت [illegible] سوال [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] روانه شد و حتی آمد [illegible] شیخ [illegible] الرحیم [illegible]

دستار [illegible] راه [illegible] ابرو [illegible] از خجالت [illegible] حسن [illegible]

[illegible] سوال [illegible] علی البر [illegible] علی اکبر

[illegible] پاره پاره [illegible] این کلاه [illegible] بنی هاشم [illegible]

[illegible] ابو الفضل العباس [illegible]

[illegible] بعد از سه روز [illegible] ۲۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب جمال نقل میکند از ابو القاسم قشیری او میگوید که سالی از ... بجانب میقات میرفتم در عرض راه از قافله جدا افتادم

بیک بیابان رسیدم که نه آب بود و نه گیاه زنی را دیدم پیاده طی میکرد گفتم یا امة الله ارض من

أأنت ام من الانس ای ... ابا از غیب ... این آیه خواند سلام فسوف یعلمون دانستم که میگوید

پیره ... این آیه خواند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین عرض کردم ابا از طائف

عرض کردم ... این آیه خواند یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد دانستم که از مسجد ... عرض

کردم این آیه خواند ینادون من مکان بعید یافتم که از راه دور می آید عرض کردم ... میروی این آیه خواند

ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یافتم که معظمه ... خدا است عرض کردم ... این آیه

خواند من یهد الله فما له من مضل یافتم که راه گم کرده است عرض کردم چند روز است که راه گم کرده این آیه خواند که و ما

خلقنا السموات والارض ... الا فی ستة ایام دانستم که میگوید که شش روز است که راه گم کرده ام عرض کردم

ایا گرسنه هستی تا ترا طعام دهم این آیه خواند و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام یعنی ... دادم

اولا ... و آخر ... بحمد و بسم الله گفت عرض کردم ایا تشنه نیز هستی این آیه خواند عینا یشرب بها عباد الله

یفجرونها تفجیرا یافتم که تشنه است جامی از آب باو دادم اول آنرا ... و آخر ... بحمد و بسم الله گفت

عرض کردم ... یا امة الله تعجیل کن تا ترا بقافله رسانم این آیه خواند لا یکلف الله نفسا الا

وسعها یافتم که بیشتر از این پیاده نمی تواند پیاده برود عرض کردم بیا بر عقب ناقه سوار شو تا ترا بقافله

رسانم

رسانم این آیه خواند لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یافتم که ... که ... سوار شو عرض کردم سرانا

پیاده شوم ترا سوار کنم پس پیاده شدم و بر چهره او نگاه میکردم این آیه خواند قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم

یافتم که میگوید چشم تو نامحرم ... نگاه کن ... در گوشه صحرا ... دیدم که سوار رسید ... و ... لک ... والقاسم

چون ... سواره پیاده شد و آن زن را سوار کرد و غایب شد ... آن زن آمدیم تا یکی از منازل

... میکوید عرض کردم هل لک فیها احد آیا کسی در این قافله داری این چهار آیه خواند

و ما محمد الا رسول قد خلت یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض یا یحیی خذ الکتاب یا یوسف

اعرض عن هذا چون ترا ... قافله رسیدم چهار نفر آمدند بر آن زن سلام کردند در جواب این

این آیه خواند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس روی خود به پسر ان ... کرد و او را

این آیه خواند یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین پس ... زری

بمن دادند و روانه شدند این آیه خواند والله یضاعف لمن یشاء ان الله لا یضیع اجر المحسنین

و چون غایب شد پرسیدم که این زن که بود چه پنج شش روز است در خدمت او بودم بجز ... قرآن بجز در

تکلم من ... گفتند چند عشرین سنه ما تکلم الا بالقرآن لکن اسم او بیان کنید گفتند هذا

امنا فضة جاریة فاطمة الزهراء این مادر ما فضه است کنیز فاطمه زهراء ... از این روایت صفات

حمیده انواری که در این حدیث ذکر شد ... سوار که امیر المؤمنین ... علی ... بود ...

که ابو القاسم قشیری ... رسید ... که ... برساند ...

که حضرت عائشه اعرابی را چادر از سر زینب برداشتند علی را منع نمودند که دلیل نامحرم بودی لیکن زنی ...

اما الجواب وفقک الله که در حضرت رسول آورده اند مجلس انس زنان بود و آخر مجلس ان والله اعلم شده و علی هیبه غضب کرد

وعلیها ارزانی باد نادر علی بیت ترنم جامها پوشیده که و سر استانی خود او خود را ...

زیرا که چادری نداشت

[illegible]

ای پسر ... باوروح ...

والروح ... البلی

... عشق ...

سروپای ... اصحاب ...

[illegible]

در خراست به حضرت عزار سیدار جانب رجب لیس لقبض روح خلیل ما عور سند شر فیاب حضور باهر النور شد جناب علیت

ما آب کمالیت بر غرض کف هل رأیت خلیلا یمیت خلیلا را یا دیده که دوستی دوست خود را بمیراند از جانب رب الارباب خطاب

در رسید هل رأیت محبا یکره لقاء حبیبه یا دیده که دوست روا از عدم لقات دوست کراهت باشد پس حضرت ابراهیم

قانعی ارواح الوریٰ خواند و بشوق لقای حق تن مبارک در داد کما قال المولوی المعنوی

هر روز دختر اعرابی آمدند بالای سر دو طفل و گفتند آرام گرفتند و دیدند این دو طفل از خواب بیدار شده‌اند

دقتی بالا طفلان دیدند بدن ایشان مرده شده رنگ ایشان زرد شده و آن دختر از اندهان رفته ایم

طفلان دیدند بر بو بعد از عاشورا شب غروب ابن سعد ولد الزنا با جمعی از روی شتر اسیر نظاره

سر در آمد فرح و رنج طاهر بن شد و به شخصی بلعن با چوب بزنید به علی

و تماشا کنید بر اعتقاد ایدان منوره شهید ابن ان کافر ولد الزنا قد قتل و سعد از سر اید ان

داعاد منوره و ملک ابن سعد ملعون آن عبد الله هر که سر این شهید از اصحاب کافر شد

سر سید تا اله رسید بند بر دار اشقیا و لو دال امر لین شد ها دو حجاد جو بها و قطعان برد و اطهر لنت

بر دشمن تا اله بعد از ان ظاهر علیه الله تعالی بر جناب سید الشهدا روحی له الفدا

ان ولد الزنا به ابجد از سر برید و ملعون روی حال اقتدار امر این بود که افدس

تا عوض بیرون رحمها او بیا شد لنت در بیچ و غنیه ان ولد الزنا رحمها و علی فیها

ان بدل اطهر هم شود ببا ریحب لعن بعد از ان الکافر ولد الزنا لعنت دو حال له الله

عمر این لعین عنی ده دیدم که رسول الله او سلام بر و شغل بجا رحم یعنی

ان ولد الزنا از انجمله این لعین خدمت کنم بر سر ولد الزنا بر عاله

و نجات او علیه السلام بر ذات طاهر نزدیک النبی علیهم الله اجمعین للهم از شنی ولد الزنا

دید در ملک و لعن بر سید الشهدا علیه السلام هست و انکار فرزند بعد این لعنا

[illegible]

شیخ حضرت سید الشهدا را در خواب زیارت کرد حضرت فرمودند بگو به شیعیان پدرم [illegible] که حکایت
ساربان مردود را مفصلاً [illegible] ایشان که [illegible] در این مجالس حاضر می باشند و دلت [illegible] بدرد
می آید [illegible] ساربان [illegible] نماید

[illegible] روایت میکند که از [illegible] مدینه طیبه که حضرت امام موسی ابن جعفر [illegible]
[illegible] سؤال کردم که حضرت امام موسی [illegible] تشریف دارند گفتند که هارون الرشید آن حضرت را به بغداد [illegible]
که در بغداد [illegible] روانه بغداد شدم [illegible] تا اینکه [illegible] بغداد رسیدم [illegible]
[illegible] برداشتند [illegible]
سؤال کردم که این جنازه [illegible] هارون الرشید مردم [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] بغداد شدم سؤال کردم که امام موسی [illegible] تشریف دارند [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] غریب [illegible] جنازه [illegible]
[illegible] جنازه این غریب [illegible] جنازه [illegible]
این جنازه [illegible] جنازه [illegible] که این جنازه امام موسی ابن جعفر [illegible]

[illegible]

سید طباطبائی

ملا محمد علی کاظمینی در سرور المؤمنین [illegible] شهید [illegible]
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] مدینه طیبه [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] دستمال [illegible]
[illegible] دستمال [illegible] دستمال [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] دستمال [illegible] زینب [illegible]
[illegible] دستمال [illegible] زدند

[illegible]
استغاثه [illegible]
[illegible]
و [illegible]

آورده‌اند که چون اهل کوفه فرزند پیغمبر را به مهمانی طلبیدند حضرت ... آب از ... [illegible] فرمودند ای جوانان

حرم را در کنار آب ... [illegible] ... سرزمین کربلا ... فرمودند برادر جانی ابوالفضل ... جوانان حرم را

در کنار آب ... حضرت عباس آمدند و خواستند ... حرم را در کنار ... علقمه ... [illegible]

[illegible] ... حضرت فرمودند ... [illegible]

... [illegible] ... در کنار آب ... حضرت عباس ... [illegible] ... پیدا نمودند

بازهم لشکر پسر سعد ... [illegible] ... حضرت ابوالفضل ... برادر

[illegible] ... برادر جان ... در کنار آب ... حضرت فرمودند ... [illegible]

... آب و علقمه ... حضرت عباس ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... بیرون آمدند ... حضرت سیدالشهدا ... آمدند

... [illegible] ... زینب خاتون ... [illegible]

... [illegible] ... برادر جان ... [illegible]

... [illegible] ... عالم ... روز عاشورا ... کربلا ... [illegible]

... روز یازدهم عاشورا زینب ... [illegible]

... عبدالله ... طفلان ... در کربلا ... عبدالله ... [illegible]

... [illegible] ... طفل ... [illegible] ... سیدالشهدا ... [illegible]

... [illegible] ... علی اصغر ... طفل ... [illegible] ... طفلان ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالله ... الطفال ... برادر ... [illegible]

... زینب ... اطفال ... [illegible]

... [illegible] ... اطفال ... برادر ... [illegible] ... طفل ... [illegible]

... [illegible] ... طفل ... زینب ... [illegible]

در وصف عباس ابن علی ابن ابی طالب

روای روایت ایلر وقتی که سعد ملعون اسرای آل ابدان

مطهره شهید ایدوب بندسار ملعون شمرلی کلب ایله

آه آه بیت [illegible] انتظام [illegible]

[illegible] قافله اسرار [illegible] ابن الملک [illegible] ظالم [illegible]

[illegible] شمر [illegible] بر دار شمر [illegible] ظلوم [illegible]

[illegible] شمر [illegible] ملعون [illegible]

[illegible] ام المصیبه [illegible] المجروح

[illegible]

آورده‌اند که مردم مدینه خبر کشته شدن قمر بنی هاشم را که شنیدند با خود خیال کردند که الامام ابن النبی خبر مرگ عموی خود عباس را شنیده

همه ساله از گریه هلاک خواهد گردید به نزد آن مادر عباس خبر مرگ عموی خود را شنید دل او یکدفعه متعجب کشته شد ام البنین سلام الله علیها قبرستان بقیع

آمده سر قبر دختر پیغمبر شرح گریه به گرد آن عرض کرد ای دختر پیغمبر فاطمه جان فرزندانت همه یا بشارت که من از برای حسین گریه می‌کنم هر گریه که دارم

از برای حسین و اولاد حسین گریه می‌کنم عباس مرا برای ندارد للکرعفوت فاطمه بهم بسا را بابی الفضل العباس نقل است [illegible] عبدالله شیخ [illegible] در بلده معلا

مجاور شده بود روزی یکدفعه به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف می‌شد و هر ماهی یک دفعه به زیارت قمر بنی هاشم مشرف

می‌شد شبی از شبها فاطمه زهرا سلام الله علیها در خواب دید سلام کردم که شفیعه روز جزا روی مبارک را از او گردانید عرض کردم سبحان الله چه تقصیر

از من سر زده حضرت فرمودند چرا به زیارت فرزندم نمی‌روی عرض کردم من که در روزی یک دفعه به زیارت فرزندت مشرف می‌شوم فرمودند

به زیارت نور دیده‌ام عباس مشرف نمی‌شوی مگر عباس فرزند من نیست وقتی که از خواب بیدار شدم از وقتی

که کم کم دیگر بسیار از برای او مشرف می‌شدم حضرت سید الشهداء روز عاشورا مجدد آب طلبیدند یک نوع آب

طلبیدن این بود که از برای تمام یاران و اهل بیت آب طلبیدن اجابت نکردند دفعه دیگر هم فرمودند ای مردم مروت مردم ما مردان را

که خارجی و مقصر می‌دانید اما این اهل بیت من تقصیری ندارند دفعه سیم بسیار کوچک الرا مختصر فرمودند و نپذیرفتند رحم نمودند از برای

طفل صغیر خود آب طلبیدن فرمودند ای بی‌انصاف مردم این طفل گناهی ندارد و یک قطره آب به این طفل بدهید حضرت فرمودند [illegible]

ای اهل اجابت [illegible] پسر سعد [illegible] طفل صغیر جگر سوز تشنه [illegible] دیگر هم آب طلبیدند [illegible] که در آن

[illegible] فرمودند من پسر پیغمبر شما هستم [illegible] که مردم [illegible]

که پسر پیغمبر [illegible] تشنه شهید [illegible] شش ماهه [illegible] آب ندادند

٢

بهجت [illegible]

مجی برون مه لبیوعی شام ویران ملک عام ودر این راه نباشد بلهم
چادر و نه معجر و نه محرم و نه همدم و نه مونس و غمخوار و نه یار
و نه یاور و نه برادر و نه پدر با همه عزت و جلال لیکن نبود در این راه
شد همسفر شمر و سنان خولی و منقذ و حکیم ابن طفیل و عمر سعد و دگر
باغی لشکر که خدا رخت حیائی لعین زرجر و حرمله ملحد بیدین ستمگر
زخم اینچی ظالم کافر بیمی مظلوم حسینم ای زینب قالخ و [illegible] زینب مظلوم حسینم
[illegible] مظلوم [illegible] زینب مظلوم شد وقت سواری کو اکبر زینب
عباس کجا شد شام آی زینب کوتاه [illegible] ان یار زینب [illegible]
[illegible] کلثوم اسیر [illegible] ان خواهر زینب کو ختم رسولان کو حسین زینب
میدان [illegible] شهیدان و عزیزان و جوانان
[illegible] شام شد حافظ و ناصر و ندانم حکم [illegible] که در این راه چه آید
بسم ان کف ابن [illegible] سر [illegible] شهد ابر سر نیزه است
بهمراه من ایجان [illegible] ات در عقب محمل مظلوم
حسینم

نوحه یا حسین
مظلوم حسینم
ازواج قو سردی نیم مظلوم حسینم
یادیم جوانان مظلوم حسینم
غسل [illegible] مظلوم حسینم
و اسیران مظلوم حسینم
ازواج قو [illegible] مظلوم حسینم
یادیم جوانان مظلوم حسینم
علمدار شهنشاه که [illegible] است مظلوم حسینم

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یاران بیروی نعمتش [illegible]

ای وای [illegible]

[illegible] یاران [illegible]

بسم بسم الله الرحمن الرحیم

والدهات ثوابر فراق سوید توجه خدام سلکم و نسبی تمام حاصل شد نسیم ناله سحر و رشح الطاف اردو که روز محنت

غم رو بکوتاهی آورد امیدوار چند روز حیرانی و بار رسالت اخبار میرسد خدام عالیمقام مشرف و مسرور که و همواره

افتخار به لذات و اقبال از انجمن عزت جمال مطالعه نامه و معانی لذیذه و شیرین مبنی و به سر بهجت شان نتیجه شده امید

که از دار الشرف داد [illegible] شرافت شغف جمیل کرامت شعار و کلمات نام آفاق در سلامت و شادی بیع عارضه

شخص در شدید والسلام والتحیة والاکرام بر بزرگان نوشته امید که نامه مشتمل فضل از بسیار بدین قدر زبان

ولایت و بحر انجام و تا این از مطلب امید که قبول شان در خدمت طلب باشد اعلاء اعلام عزت و علاء در تنقیح

و شمار و نشیمن شریعت به بر عقده کشف جهت غیب بشر بیعت نهایت آثار رشد که خدمت امید قدوه

اعالی صفوف ارباب عنایت من حفظه الله عن الافات الاعتساف للادائی باشد و دیر قرار بار و دیر ضمیر پیران اسلام ملاذ

[illegible] بالنفس مدرس ندارد رسم بی الاحد قاعده معهود وسلاطین عظام و علمای کرام جناب توجه

[illegible] اعلام و اشعار فضلای کرام می فرموده اند و از غایت اخلاق و شهامت اشرف

[illegible] داشته از باب الشرف آن آفاق و اشراف تحقیق شعر این شعر از الوان و القرآن محفوظ می کرده اند

لهذا ذکر ضمیران حصر اطمینان بزرگوار و حظ و خواهش عالی نثار بر حفظ صحیفه نور نگار رشد و مرقوم و تتردد صفحات دنیا بی

بقینی و معلومات دوران اوقات که مسند سلطنت و بار عظمت و عدالت به ظلال خورشید مثال ارباب عالیمقدار که

صاحب قرانی نوشیروانی مزین و موشح

وَالکریمه حکام باشد که فرمان حکومت و حکم این نامه بنده کمان عالی جلال بقینی که بجلیل سلسله قدیمت اجداد و اجداد

احیا فرموده رعایت این طایفه سالها از جمله و اجبات خواهد داشت و حال آنکه در این اوان بعضی از کمال شوق تو فرید

دانست سالهای این قاعده دارند و از زیاده عموما خطر تو اولو الالباب بعضی افتاده اند خدام قدر لازم است که امور

این معنی مرضی تو باشد فرمایند که مبادا از بابت آنکه از بهر دلی را بی محابا از دلی شکسته خواهد افسرده که گرد باشد

ابن شعر که خدا را نظر مرحمت و عطوفت دریغ ندارد با فتح ظل شرافت بر مملکت مخلد و مستدام باد الهی رب

بیدار و لیکن که بی پدر باشد اشتیاق شرف محمدی و ارزوی سعادت تقبیل انامل شریف جناب خداوندگاری به

موجب آثار و ثنا الیه خلد الله تعالی ظلال عواطفه و مرحمته اشرف علی مفرق العباد الابد الآثار در این مرتبه است

که بدیت جاری حیرت های شکیب در ایام ثبات نتوانی کشید و عشر عشیر آن در طی امر تواند گنجید در این و لا اعلی التفال

از شیر اقبال ثبات مقدم شریف خدام عالیمقام یکوشش بوی مبرس و حظ بیفزود و ساآن بر دیده کار آمده

امیدوار که و بعد از اشتغال بسی و جهان هزار می کرد نوید آمد نشر عید به هر روز تو تقاضای و منی

از اشتغال به شام الشرف الله این تو بیضای عزیمت نامعطوف فرموده به واسطه می انها حادثه مقرون فرارند

و عطا امیدواران بیقرار و دل بیقراران امید وار سازنا امید و تمکین نقدها بند چون صبر نمود که عشق و شرف

خدمت مشرف شوم زیاده گستاخی نمود ظل مرحمت و سایه عاطفت لا زال الفیه مخلد و مستدام الی یوم العهد

عریضه که به بزرگان نوشته و به هر یک از بزرگان باشد تراب اقدام خدام جناب شیخ کاهی مرحمت شعار خداوندگار

خلد الله ظلال احسانه و اعطافه الی من یطلب ادب مقتضی و جهت انقیاد تهانی منتظر است و مرحمت

به نهایت امیدواری دارد و همیشه چشم انتظار در راه انتظار است که کی گرد غبار موکب خدام فلک احتشام کحل الجواهر دیده امیدوار

گردد یا بیاید اینجانب جانم که زنده مانم بیش از آنکه من نباشم بچه کار خواهد آمد حقا که بجز آنکه از شرف عتبه بوسی

محروم مانده ام هیچ غم نیست که نصیب این جانب نشد از آن هم الم نیست که قربان از دست دادن نکرد و لیکن الم بیشتر و نفاق

از قبض خدمت بجهت آنست که از شرف اتصال بشرف خارج است چه روزها شب و اکنون جان منتظر

که از بیان خدمت بیشتر بهیچ بقلم چه عرض نمایم از آن مه از آن خبر و بعد از آن تقویت عاجز است تا راه اطناب موجب ملال

است ظلال تکلم العبا

بوالده و عمه نویسند بعرض میرساند بخدمت جناب عفت مآب عفت انتساب اقصی الطاهرات العلیا قدوة المخدرات الفاطمیات

عصمت السلام و صفوة الصلحی ابد الله ایام علیها و خلدت ظلال عصمتها که فقیر نیز بحیات است ای کاش صنوف دعوات طیبات اهدا داشته

حدیث شوق و نیاز و حکایت فرقت جانکاه زیاده از تقریر است زان و تحریر از تحریر بیرون است زبانه

از دل شرار شوق و غم سر شعله میزند از تعبیر آن چه گویم روز کار است که هیچ خبر و نشانی نیست این بنده است

که با هر روز بیهوده زیسته بجهت عظمت شما برای فرو رفتن و هر حسرت آنچه از زیارت و صلت علما بهره

مجلس شریف و محفل منیف علیا حضرت شعار عصمت شعار و آثار طهارت آثار مخدومه المخدرات صفوة المطهرات والده

ماجده با جده معظمه خلد الله ظلال عنایتها و انعامها هست حقا که شرح حسرت فراق و صورت شدت اشتیاق زیاده

از آنست که این راه از بسیار و عشر اعشار آن در حوصله تقریر و تحریر گنجد و دایره تحریر از آن تنگی تو نماید

در بیان و لوفقنا الله بالالتقاء امید که هر چند زود نیز یعقوب جان را که در بیت الحزن هجران همیشه است

اشک و شوق هجر الهی دیده روز شب نمی نشیند مگر آنکه لا جرم یوسف منزلم چشم دیده امید رسالت رشته

ان جناب البشیر نور ضیاء

مجدد

شه

زاویه هجر بتکیه کلام منت امید از فضل عمیم خداوند علیم آنکه قصور جهانی که با ظلمات فراق سالیان داده شب ظلمانی را

مطلع نور ملاقات و صبح وصال مبدل گرداند و دیده رمد دیده را بانوار جمال افروز اقبال روزی و قلب مجروح از مرهم مواصلت ملایمان اند

مال و سروری حاصل آید چه خوش باشد که بعد از انتظار بسیار به امید رسد امیدواری کاش اجل مهلت دهد و مسبب الاسباب

سبب شود که دیدار بخیر و خوبی دیده شود زیاده تطویل مقال باعث ملال بقیه ولم شرع ولایت تو نویسند بعرض میرساند بخدمت جناب

شریعت مآب ملاذ افاضل کبار نقاوه علماء روزگار زبدة ارباب التحقیق صفوت اصحاب التدقیق ناصب الولاة الشریعة الغراء

معالم الملة المنقوشة فی القضاة المتشرعین فی الصحیح والی الولاة المتورعین بین الانام المشتهر باخلاق الملکیة بین الخلق قدوة الاقاضیة

والشریعة جمال الدین المؤید من الله تعالی لاعلاء اعلام الدین و وفقه لاجراء احکام الشرع بین المسلمین که دعوات و تسلیمات مودت آیات الی

بی نهایت شمار در بار آن بزرگوار بار در این اوقات جمال احوال ذات ملکی صفات بسبب دوری علی نحو با نهایت خواطر اهالی را بیقرار

افسرده و ملول به اکدر لواحق الی ابر شخات اقلام از جلوه نیک احوال خیر مال آن حضرت مسرت اخبار فرمایند از مراتب دوری و شوق

غریب و عجیب باشد زیرا که هر زمان از کثرت شوق بی قرار و التهاب نار فراق و اشتعال شرار اشتیاق و زاران است که با مداد

مادة الحیوة سکون نگیرد و اطفا نپذیرد اما نظر بمضمون الکلام نصف الملاقات امید که سر کشتگان بادیه دوری دلیل تشفی دادی

ملجأ بی یار ذلال وصال عنقریب نصیب گشته و اگر تا انصرام و صول آن دولت عظمی والا وصول آن موهبت کبری دوستان هوای نشان

و محبان بی نشان را بشرف اقوام شرف نو بنو گاهی باخبار سلامتی بر صحت مزاج ابتهاج بخشند از فرط محبت و کمال عطوفت عجب نخواهد بود خلد

افادت و معالی بینی الاتی حلی والاعادی مدی الایام و اللیالی لا زال باربر العلا بحاب بقیه که بهار کس میتوان نوشت القاب نقره

الکرماب للنیفه بید علیم الثانی باشد خداوند کار افزای فیض حضرت والد بزرگوار ازاو سط مردم باشد قبله گاهی النعما مد ظله

والده از سر دمانی نیست بنهد ابوی صاحب مختصم بر برادر بزرگ هم همان قبله گاها جا عنوان نماید قبله گاها مد ظله در باب

وقت از اوقات و خوش نیست عرض از سال که شدت خاطر اعلاء از خبر و رفقای اشتیاق استعلام احوالات خیر مآل در انظار بود

و طالب قبلی این حضرت های در بهای آنجناب آثار رسد منزل شریف در جنبی بود که نگاه نظر بوعده علیم علی الاطلاق که ان بعد عسر

که ان بعد [illegible] انی القی الی کتاب کریم

رقیمه کریمه الطاف شمایل و تعلیق [illegible] رقعه [illegible] و دیده [illegible] هجران [illegible]

[illegible] نامه [illegible]

[illegible] از اعتدال مزاج شریف و [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] لطف [illegible] حقوق خدمت [illegible]

[illegible] نامه [illegible] کارخانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible] در جواب [illegible]

[illegible] از اعتدال مزاج شریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible] فاسد من امور المسلمین

مکتوبی [illegible] در جواب [illegible] احباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خفیر انچه رسد والرکد [illegible] وزارت مازندران شد انهم معلوم که بعد از عمر به بدولت رفته اند بالمثل که مملکت
خفیه ای هیرونت که محبت اصحاب بلاغ این کرده نبشته در شکسته که عرفیش بر مغز محبت است و بهر نقد نظر بر دیده دوختن
انکه منتهی است پیه احمدا اند هیمانا شمع آن که اثر ان محلوی عمیم حرم اعلام و بیش دنیا قول اسماء ایشان
و سیله سیم طریقی و همی سیف آزاری و هم ستار ابر لکن قلم محبت کاری نمایند و اینکه در باب نحیه و صبحه بسیار و بیمحه
و بستر بیفه قلم لیکن و شارب حبشاری عید عالم کند ابر باری می دهند لم تحاجبنی لیس لکم به علم بر هر کسی ظاهر است
از هنا در میانه که ترک الصحه و یصف در دیده ام و اینکه از طبع با سه حرارت انگیخته نخشته اند که ظاهر است و اعلام منظور
نباشد به هیچ است که شیخ ما هی دیوانی رجوع نیست شاید در وزارت مازندران شیخ و شریعت کلی نیست
از درون طبعه رشتی [illegible] و در درون [illegible] دایه [illegible] والله علام انهم بر سوف ما ابلی وانا بری و کی نعوذ
الی صبح جلال ان دلون است جو سی خامه در عرضه نامه این همه لکن انگیز لطف و ماننده شده خود اغلاف بر اسهام [illegible]
و نیز بر فر مجهد معلوم است که ایشان سال در شی مردم مازندران اظهار تشخص مظلومی است فی ربیع صورت
بمصداق انی منم اناک انچه [illegible] سر ارفته معمد رد [illegible] ابند الا ملکوت کرام رسید الکرده سخندانی
سبک [illegible] طبع لو افهم لکران احمد و منجولات [illegible] شرع حجاب ال [illegible] لو کنید و الله الموفق
ملا دفات افندی سرکوشی [illegible] طور رحی بیرا نزا ایرانی نکلمهای فی همه ایت مخفی [illegible] و بجای [illegible]
[illegible] الکبر میدان که آب و هوای مازندران در مزاج اکثر [illegible] اثر بخشیده است و قبل [illegible] انجا [illegible]
ایشان لکته ملا محمد علی شفیع شده اند درین دفعه اول [illegible] شواهد [illegible] در میدان [illegible]
رجعت جولان میدان [illegible] رغبت [illegible] فف لو [illegible] انه لیس [illegible] لکن
غم صحت شنیدیم که از نهج سوی و رنه سخن بسیار است خامه بهانه جوی و دقیقه یاب از [illegible] اخلاف

در جواب یکی که شکایت از بی نظمی [illegible] نموده بود [illegible] بر مطالع الالفی از حقیقت حجی روشن است که مغلوب انا شد الالام
اقبه العالم فته انگیز چون اطراف عمران مخالف گیتی را گرفته اند که نوای حسیان می زند [illegible] بیجا نمی رسد
والی سمک نهایه این طریقه مشهور از تحرار باش است چاره درین است که ارباب تقوی [illegible] امیر احد راست رو بند از معارضت
جنبی انتخامی کناره جوید [illegible] کتاب [illegible] ملاهی [illegible] اینها که مهر امکان بارشاد الکریمه فضل الیه [illegible] اولوا شد
زر سیاه بیا از خلف این طور [illegible] نکرده اند علم سیر عقلان که [illegible] هر حسی مشغول [illegible] تا اینکه مکلفان
هر بر اد [illegible] حق انیست که اهل این زمان را طمع [illegible] نموده الله علیهم [illegible] خدا وندی چاره خواهد کرد چراغ ظلم المعذب
تا صبح نی سوزد [illegible] در اتفاق نیست ایضا بنایب نویسند اسیر القحط [illegible] بعید [illegible] الی [illegible] اطیر
[illegible] یا حبیب فراق فوادی الی لقاء المیت راح بعض [illegible] که از حرکت [illegible] اعدلی [illegible]
[illegible] بیت الاحزان [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] معروف [illegible]
[illegible] صبوری بمصداق [illegible]
[illegible] الحزن محجوب [illegible] احوال [illegible] از مقام [illegible] نظر [illegible]
که [illegible] یوسف مصر [illegible] از مقتضیات [illegible] ذات منبع البرکات [illegible]
[illegible] بصیر البشارت [illegible] قلم [illegible] چشم [illegible] فراق کشیده [illegible]
آید [illegible] در تمام ایام [illegible] کاروان [illegible]
[illegible] زندان مصر [illegible] حضرت یوسف [illegible] یوسف لولا ان تفندون
مژده [illegible] رسید شکرانه این نعمت عظمی [illegible] شکر [illegible] الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن [illegible]
[illegible] مجید [illegible] بلند پایه [illegible] اقبال [illegible] ذات شریف

به چشم چهره که ابار بکردم ...

مشهود مستدام بجهر داده و من باب اینکه انان خلق را بنظر کیمیا المنذر للدوعه که فردی قریبی و داعی صمیمی ... گاهی بلابالا
فرق مباهاتی از فرقدان بر بیت زند با این عریضه التوف مبادرت ورزیده که من جمله مجی شده که ان ساحت حضور باهر النور
نماشم همه در چشم امید منتظرت همراه مرحمت عالی که بنابر لیلة الدجی مبادرت با رقیمه فرحه طبیعه روز عید فرح بنید
لازم جلالت و تمامی مراتب اکرام بر دوام بر دوام باد برب العباد

طریقه مهر نامچه بسم الله الرحمن الرحیم هو المؤلف بین القلوب

الحمد لله الذی حسن النکاح حفظا حصنا للحفظ الایمان وجعل التزویج درعا متینا لدفع سهام وسواس الشیطان والصلوة والسلام
علی محمد سید الانس والجان وعلی آله واصحابه الذین هم شفعاء عند الرحمن اما بعد چهره پرداز عذار عرایس کلمات مهر رکات
و زینت شاهد شاهد این فقرات با هر آیات که بث طبایع ... عبیر شمامه مجلس آرا و بهشت نثار ... سلک
مشکین فتاوی ... که گردیده سبب ... محبوب این مدعاست که در اطیب اوان میمنت نشان و اسعد ایمن زمان
سعادت توامان ... که اتفاق ... بنابر ... بموجب آیه بلند پایه وانکحوا الایامی
و مضمون ... تناکحوا تناسلوا ... صحیحه شرعیه دائمیه میمونه و مزاوجت اسلامیه معتبره
مبارک شرف انعقاد یافت فیما بین الناکح ... فلان والمنکوحه ... فلانه بصداق معین ... مبلغ ... مبلغ فلان
... استشباه مفصله فلان ... فلان ... حاج والده ...
وتتمه ... برصداق ... عقد صحیح شرعی مشتملا علی الایجاب والقبول ... شرعی واقع شد بتاریخ فلان

طریقه ممسکات ابراهیم ... حجت قطع

بوقوع ... بمبایعه صحیحه صریحه معتبره شرعیه جازمه لازمه بالطوع والرغبة لا بالاکراه
والنیجر ... فلان ... بیک سهم از ... جاریه فلان ... الاراضی ... واشجار ... شمره
مشهره ... وانهار ... شرعا ... از آن دانند وشمن ... معمولی بین الشرکاء ... اسهم
بمبلغ معین ... فلان که قیمت عادله وقت ... بتقویم
... والبصیره و ... بعد از عقد تمامی ثمن ... از مشتری ... تخلیه ... تصرف واگذاشت

والسلام بعنوان ...

و انتهام بتواند متصرف گردیده لتصرف ... ... فی املاکهم وجمیع شرایط صحت ولزوم مبایعه از جهتی واقع ... تسلیم
و تسلم شرعیه ... مبلغ ... ملک ... که از طرفین اسقاط جمیع خیارات ... حتی خیار الغبن
ولو کان فاحشا بل افحش ... نیز ... بزبان ... موصوف بدلالة ... نیز نمیم
با ... شد و ضمان الدرک الشرعی ... البایع ... عقد ... کادو بردن ... الشریعه ... عقد مبایعه
و ... جهت ... بنابر ... شهر رجب المرجب ... هزار و سیصد و شانزده ۱۳۱۶

حجت بیع شرط ... بمبایعه صحیحه معتبره شرعیه ... فلان ... فلان ...
و ... فلان ... از مزرعه فلان ... فلان ... بمبلغ معین ... فلان ...
و شرط ... ضمن العقد انکه ... بعد از انقضای مدت ... دیگر ... رد ثمن ... بنماید
قدرت بر ... عقد مبایعه ... داشت ... والا ... لازم و ... در ... منافع ...
مشتری ... شرعیه ... فلان ... تمام ... عقد
مبایعه شرطیه ... بالعربیه والفارسیه ... بتاریخ ... شهر رمضان المبارک مطابق ... هزار و ...

قبض رسید قبض داد ... فلان که از بابت ... فلان ... مبلغ بمعرف ... بتاریخ فلان

طریقه برات ... فلان ... اعلام ... فلان از بابت فلان ... تسلیم ... فلان ...
نماید که عند ... محسوب ... شد طریقه اجاره خط ... صحیحه شرعیه ... فلان ...
و تمامی ... سهم از مزرعه جاریه دایره فلان ... معمولی بین الشرکاء ... سهم ... اراضی ...
و ... کشت ... شرعا ... متعلق بمزرعه ... مدت شش عام ... هر عامی ...
شمسی ... فلان ... فلان ... مقدار ... سفید ... عام ...
... تسلیم می باشد و آفات ارضی و سماوی ... الزارع ... عام ...

صیف و شتوی و خانه نصف مال الاجاره نماید بر عهده مستاجر والا بر قول عمل خواهد شد و وجوهات دیوانی بر عهده

مستاجر و طالای روی قنوة و بند مطلق که از روز یوم مذکور بر عهده مستاجر الیه مذکور با موجب خواهد بود برای این عقد

اجارها و استجاره بالعربیة والفارسیة جاری و منقضی گردید بتاریخ فلان مطابق سنه هزار و یکصد و شصت و

فلان برای آنکه بر بزرگان باید نوشت باین طریقه ولیکن اموال اللهیت و برادرکه حضرت بادشاهی از خزانه

مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله از وجه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و بحکم ما عند الله

باق در معامله من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا بقوله ان احسنتم احسنتم لانفسکم تسلیم جاهی عریضه

بموجب وامال کمی خلاف تنبیه نمایند تا وقت محاسبه حساب گیرا در دیوان بلند ایوان فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره در روز

لا ینفع مال و لا بنون مجری لحظه و محبت عاید گردد و السلام خیر ختام

عریضه که باید به بزرگان با هدیه فرستند سلام الی المولی الذی انا عبده و من اشتری الذی له عبدا و هدیتی

فی حضرة کاهداء النمل من خوص داود لسلیمان نصف رجل جراد قائلا ذالک مثنی هدیتی ان الهدایا

بقدر من یهدی زمین پیش چه نام توان بر درویشی در جنب سخن شنیدم صراحه اعتبار ما از بی نیاز ندار یم تمنا حلوا

بلکه دعا که محبت بخشیده است احسان هنری نیست با به تلافی نیکی بکسی لیکن بکار نیاید حرمت و فقه اتحه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الواقف علی الضمایر المطلع علی السرایر و الصلوة و السلام علی محمد المبعوث الی العبید

والحرایر و علی آله و اصحابه الطاهرین الحریم بعد السرایر و تبدد الضمایر اما بعد پوشیده نماند که واقفان حقایق

حق عاقبت زارعان مزارع ملک آخرت که کرکرمنم هدایت نیای دیده بصیرت ساخته اند هرچند در سرای شدار سان

و جنبشی که اند تخم عمل بکف نیاورده اند که در این دهکده فانی تواند گشت که از آفات ارضی و سماوی عالم کون

و فساد محفوظ ماند صیف و شتوی بروز کار غدار مصون تواند بود خیراتی که بعد اخلاف فر دانه القاقی

درمزارع

درمزارع خیرات کاشته و باب باری علی نیست صفای سر بر بوش داب و سرسبز داشته باشند تا وقت

کمای یوم نشور و موسم وزیدن نفحه صور که هنگام رفع خرمن اعمال و وقت بر داشتن ثمر افعال است ممکون

صد یا ضعف منی مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله

یضاعف لمن یشاء بر سر کامل برداریند و بر سینه متوالیات ربانی و نفحات سبحانی در روز کار رهرور دوراز خالیه

فیها ما دامت السموات والارض دایم عیش کام رانی و شخص دکامی و تفرش طاو کار مرانیکه در هر چند روز به

حسن زندگانی فانی بر ذمه خواطر ز اکیه اینان لازم مانده تدارک و تلافی نمایند لهذا ارباب کرم و صاحبان همم العلی

ضمیر حیات ایشان حلقة انه به بقدر المقدور در اتلاف اموال کوشند و بدین این صفت مرضیه معاینت ظاهره و باطنه

محمد شاه در عقبی و دنیا کوشند بنا علیه بملاکار عنایات حضرت جهانی در تحقیقات مدبر عالم کشف تحقیق ملازمان

رفیع الشان فلان ولد فلان که زمره اند در عفو و رضا جویی تحت حد و قف مؤید و جمیع مخلص محمد شاه

و من امداد مفصله زیر که در تحت تصرف مالکانه واقف معظم الیه بود با جمیع تحریرات صحیحه خالیا عن الغره

عما شیع قبلا التصرف فیها من الموانع الشرعیه و بهدانه فلان اراضی فلان بر مسجد جامع فلان با جلال بهر سر باقر

فقرا امام همام علیه السلام ابی عبد الله الحسین که در تعمیر معروف فرش و روشنایی بالا تا مخصوص با طلبه بر صرف

باشد الفقرا لله متولی شرعی بعد از وضع اخراجات دیوانی و مزارع اخراجات زراعت و غیر

القوابه بر فلان مصرف فتح و مرف بتلال و صرف مقرر نموده باشند و تولیت اولاد کمی مصطفی

متصل نموده بطالب فلان که ابرار مستطی مادام الحیوة محمد معلم میداشته باشند و تا وقف محرم اولاد موفق

اربعین تصرف محمد اقراع و تصرف متولی معظم الیه داده و متولی از عندی فرق علما فتوی نموده و تولیت اولاد

موقوفه بعد از وفات متولی لعقب اولاد ذکور متولی بجا خواهد داشت که هر یک بصفت امانت و دیانت متصف
باشند متولی املاک موقوفه خواهند بود و بقرار مسطور عمل نموده باشند و صیغه وقف بعربی و فارسی جاری گردید و تخلیه
و اقباض بعمل آمد و شرایط صحت و لزوم وقف تماما واقع شد و وقف مؤبد تا ابدا قطعی صحیح شرعی با [illegible]
المرقومه و کان ذلک بتاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب [illegible] ۱۲۸۱

طریقه هبه نامچه غرض از تحریر این سطور شرعیه و تسطیر [illegible] جمیع [illegible] صحیح
نقد [illegible] [illegible] شرعیه [illegible] رب الارباب [illegible] صحیحه [illegible] شرعیه
[illegible] [illegible] فرزند [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از ثمره و غیر ثمره [illegible] شرعا [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بعد از اجرای [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] بعد از [illegible]
هبه [illegible] [illegible] شرایط صحت و لزوم هبه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بتاریخ [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] نامچه [illegible] معتکف [illegible] مجلس مصیبت و [illegible] زاویه غم و [illegible] اقام
ماتم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قضا [illegible]
[illegible] کل نفس ذائقة الموت و بفحوای [illegible] بمصداق اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون [illegible]
قریب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الارواح سپرده [illegible] عالم باقی [illegible]
باشیان قدس [illegible] [illegible] مصیبت [illegible] احباب [illegible]
لازم دانسته [illegible] عظام و [illegible] کرام و محبان با احترام [illegible] [illegible]
غم دیده [illegible] [illegible] مصیبت [illegible] [illegible] مصیبت عظمی [illegible]
[illegible] طلب مغفرت [illegible] [illegible] [illegible] والسلام

جواب [illegible] نامچه انا لله و انا الیه راجعون [illegible] [illegible] [illegible]
مصیبت عظمی و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مصیبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر علی‌الدوام [illegible] بوجب البته از آنجا [illegible] چه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] شریعه [illegible] الصابرون اجرهم بغیر حساب [illegible]
[illegible] از جانب پروردگار [illegible] رسانید [illegible] کلمهٔ طیبه [illegible] آیه [illegible]
نمایند [illegible] در [illegible] درجات [illegible] بر [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] بلوازم [illegible] [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] نیست والسلام [illegible] نوشته شد
هست [illegible] مکتوب [illegible]
نگاشته [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
داشت والسلام فقط

انجناب [illegible] است که [illegible] از [illegible] رفیع [illegible] ابهام نماید [illegible]
امید عفو است والسلام جواب مکتوب [illegible] ولا [illegible]
در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] بیت الاقران [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] الاقران [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

شوق‌افزای حالات من که تا جان در بدن زیست بیرون نخواهد شد مرا در کنار [illegible]
بعرض می‌رساند که این بنده [illegible] و معتکف

بر سر این [illegible] در سر قید محبت [illegible] الانشاء که تا که شمیم گلدسته بهار الفت [illegible] مثل [illegible] الفت [illegible] نامه ملاطفت [illegible]

وضع [illegible] نامه که حلاوت [illegible] عبودیت [illegible] مرارت فراق [illegible] را [illegible] رفع و ابتهاج

فقرات کلمات [illegible] از [illegible] و [illegible] نمط [illegible] فقرات الفت آمیز [illegible] مانند گلدسته

بهار عطر [illegible] مجموعه کلمات [illegible] تحفة العراقین [illegible] که چمن گلدسته [illegible] بیت [illegible] ابراب

سحر [illegible] قاصد [illegible] رسید [illegible] سعادت [illegible] بشیر [illegible] نامه [illegible] عطر و [illegible] شرف

[illegible] جان [illegible] دیدار [illegible] قریب [illegible]

میسر [illegible] افاضه و استفاضه در صدر [illegible] افاضه و استفاضه [illegible] و [illegible] قرار [illegible]

بعرض می‌رساند [illegible] صداقت [illegible] از ایفای قواعد [illegible] منهاج [illegible] یکجهتی [illegible] از [illegible]

خصوصیت [illegible] فرا [illegible] ملاطفت [illegible] عنایات الهی [illegible] اخلاص [illegible] خدمت [illegible] سعادت

اختصاص [illegible] [illegible] التفات [illegible] و [illegible] سعادت آثار [illegible]

[illegible] پیشتر [illegible] الفلاح

[illegible] الالباب [illegible] نسیم [illegible] الشریعة [illegible]

از [illegible] صداقت [illegible] مسعود [illegible] فیض [illegible]

برحمه [illegible] الاسلام [illegible] النبی [illegible] القدیر [illegible] الله [illegible] المتعال

[illegible]

[illegible] نامه [illegible] الا [illegible] صبر [illegible] الطرف [illegible]

[illegible] که [illegible] مر [illegible] سوختم [illegible] این [illegible] احباب [illegible]

[illegible] کردیم [illegible] فراق [illegible] الکرام [illegible] احوال [illegible] [illegible]

صد ساله [illegible] هلاک [illegible] محبت [illegible] صافیه [illegible] قصه [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] از [illegible] الجلال [illegible]

شوق [illegible] امید [illegible] صفا [illegible] [illegible]

از [illegible] اجزای [illegible] سحر [illegible] مالامال [illegible] [illegible]

[illegible] اشتیاق [illegible] صحبت [illegible] [illegible]

[illegible] الطاف [illegible] [illegible]

[illegible] انتظار [illegible]

[illegible]

اذا انت قلبی اربعا

اذا ظلت الدهر ابکی اجمعا

بسم الله الرحمن الرحیم ستایش مرخداوندی [illegible] خلاق و علام

[illegible]

اما بعد [illegible] لطایف [illegible]

[illegible]

[illegible]

پس آن ملعون سر مبارک آنحضرت بلند داد و ضربت از بدن جدا کرد حضرت فرمودند

نوحه یا الله از این سر میکشند
زینب با کمر خجالت در کربلا [illegible]
ضربت اول بکفتا ای خدا
ضربت دوم [illegible] یعنی
ضربت سیم یا جداه بابا عالم بینی
ضربت [illegible] یا آل علی
ضربت [illegible] یا رب حسین

ضربت چهارم به بیشتر که ورد — کی صبا با مادرم زادم بگو
در کجایی بین حسین بی یاور است — در دم مردن حسین بی یار است

ضربت پنجم کفتا واحسن [illegible] کفن
ضربت ششم بکفت واحسرتا بی کس در کربلا
ضربت هفتم بکفتا ای عموجان عقیل
ای عموجان [illegible]

ضربت هشتم بکفت واحسرتا — کشته بابا تشنه در کربلا
ضربت نهم رو بسوی زینب کی عزیز — بر سر نعشم بیا بابا الم بین
ضربت [illegible] قیامت شد بپا — هاتفی از آسمان آواز شد
کی مسلمانان حسین بی سر گشت — تاج دار تشنه بی سر گشت

پس آن ملعون سر مبارک آنحضرت بریده و از ضربت از بدن جدا کرد

[illegible]

بر روی سینه انداخت و بر لبهای مبارک آن حضرت حرکت میکند از ان ظالم بیحیا مروت

میکوید کفتم خاکم بر سر حسین همراه نفرین میکند چون کوش فرا داشتم شنیدم که میکوید

خداوندا من بعهد خود وفا کردم تو هم بوعده خود وفا کن و امتان کناهکار جدم را ببخش

ببخش میکفت الهی بجان شبیر شبر پدر کماهت فدا کردم بحمد الله بعهد

ستر آخر وفا کردم زدم پس دست و پا در زیر تیغ شمر بهر تو که خون را در

بیت شهید کربلا کردم ز بهر شیعیانم در گذر یارب تو در محشر

من خود را برای امتان وقف بلا کردم

زارع اعفی که از قبیله بنی اسد بود می کوید که بعد از شب عاشورا که بر بدان شهدا در

میان خاک و خون افتاده بود من با عیالم در اثر صحرا مشغول بزراعت بودم وقتی شهدا

یافته بود ایشان را شنیده اند که بر اهل زمان یزید خروج کرده اند لکن چیز یاد می شد بیشان

خوش بختانم مبر سید من با عیالم تنها در ان صحرا بودم و کسی را نمی دیدم که حقیقت

ان عشقها را سؤال نمایم چون نزدیک غروب آفتاب می شد سیاهی شخصی را می دیدم که از

قتلگاه بیرون آمد و بصورت شیری داخل قتلگاه می شد تا صبح بناله و افغان بدور کشتگان می

کشید و همین که آفتاب طلوع میکرد بر میکشت می کوید من از این اوضاع در تعجب بودم با خود کفتم

سنجر

بخدا قسم که امشب را بخواب نروم تا ببینم که این سیاهی شیر کیه بنظرم می آید

ایا می خورد جسدها را یا نه چون شب دیگر نزدیک غروب آفتاب می شد دیدم همان

صورت شیر ظاهر شد با خود کفتم اکر اراده شر کوشت از آدمی دارد میرا قصد می نماید در همین

فکر بودم که داخل قتلگاه شد

آن صورت شیر چون میان قتلگاه رسید

داخل شد و در قتلگاه الا جسدی ندیده مکر داشت

من از غصه بی خود شدم دیدم آن شیر که کشته هر نظر کرده

بینم خون به دیده زد و به جانب ان کشته رو

رفته از هم جانبا امیدی تا بر سر نعش یکی شهیدی

آمد بسرش ز غم فسرده همچون پدر عزیز مرده

از دست تفرقه الم افکاب

مو بمو یکان من از آن فرزند بنالید

کاشتی سر دیدم آنکه خون بر خاک

آهی ز جکر کشید و نالید

هر لحظه در مقابل میشفت تا بر افغان میکفت

ای مایه اشک و آه بابا ای سرو کلم سپاه بابا

چشم تو چرا بخون کشیدن لب تشنه چرا سرت بریدن

ومنبر مي‌روي تو بودي كه مادرت فاطمه در مرض الموت كل تر نمود كه كيوانت
بشويد كه بعد از او غبار كيوان تو نرسد و خبير كرد كه در تعزيه كرسنه نماني
حالا كجا است كه به بيند لب و دهانت را و تنت بي لباس در ميان
خاك و خون افتاده وقتي بودي كه در طفوليت بمسجد پيغمبر آمدي سبب از دو
مردم بر زمين افتادي و آنجناب خود را از منبر بزير انداخت و تو را برد
كه خوشي از پشت پدر نيايد و نگذر مي‌بوسيد حال كجا است كه به بيند
تنت بي لباس به اين تو به بيند ميگويد چون اين احوال از لب شير ديد
تعجب نمودم چون هوا تاريك شد ديدم شمع بسيار در آن صحرا افروخته
شد و صداي گريه و افغان بلند شد چون نيك مشاهده نمودم ديدم كه از زمين
زمين صداي واحسينا بلند است بدنم بلرزه درآمد رفتم سوال كردم كه شما
بجد اقسم ميدهم كه شما ها كيستيد يكي گفت ما زنان طايفه جنيانيم
گفت سبب گريه چيست گفتن گريه ما براين غريب عطشان است گفتم لرشيا
كه بنظرم آيد اين كيست گفتن آن حضرت علي پدر حسين است
ان شير ولي كو كجا است	بابای حسین تاج دار است	او آمد تا
با مو حسرت	نعش پسر شي كند حراست	پس بعد از ان
شروع

شروع نمود تعزيه داري و هميشه تعزيه آن حضرت مي افراختي تا جان
شيرين بحق تسليم كرد

يا الهي چه نعش خاك و خون آغشته
چه پسر كهف غراي
دوان هر سو چه سر نظر داشت
سرا يتيمه بهر سو دگر داشت
تو ميگفتي كه سوي ... داشت
گهي از سينه افغان حسرت ... برد
گهي پير از خجالت بر زمين ...
كه يارب اين چه كاري بود كردم
حيي نظاره ميان نيي و نبود
بهر سو بنگرم جسم شهيدان نيست
بالي افتاده كه در آسمان نيست

گهي خويش بهر خويش بر زمين
گهي خويش بسر خويش بر زمين ميزد
گهي نعره بسر بر خاك مي غلطيد
گهي پدر و دل خون ... مي ناليد
گهي چه مادر فرزند مرده ميكرد
گهي سينه ... ميكرد
بهر يك از شهيد ... ميكرد
شد از خويش بي ...
نشان كلم آب ... مي ...
ز ناشده چشم ... ميكرد
نكاسه ...

صاحبیم ای تشنه کام اغصه جان مرده
ای تشنه کام غصه ز برابرم
داغ جدایی نبی غم دور ز برابرم
صدغم جدایی نخصه بخون بر سرم
مولا منی تو ایکی برم
من زنده بر تو بنکیم بیایه قد تو
ده رخصتی بیم بر حسرت و ارادت اهل بیت
تا جان کنم نثار بر ره اهل بیت
رخصتی بیم زنق بر سوی اهلبیت شاه
شر شهداء ام بنکو نه رویم از الذق
پیر شهر حال تو ز من انحطاط قد
جوینیدکر نشان تو انشتران

پیشه مالی ای
ای الم ای ای
بیره بیمه نیمی نشاید
اما صحای زلیله ای
نیای شه ای

ما الم بکند بتو در ز صیر بکلوی تقا
لذت حضور تو برا ابر بسته ابر پیدوه تو ز تقوی
طایر پیرم
ز شهادت پیچیده حالم
ز بر اشتوق شهادت پیچیده حالم
عنو صدای تو بکیم علام حلقه بکو
استماعت اعدا
ز آتشی مو شم
تا نبده بحر بر آتشی نشیم نه خوردم
بکو نه بر آتشی نشیم بر تکبره و هقام
بکو نه بر آتش آب لبیر شم
بر تشی وطلبی و بهند آب اپی شم
نمیدهند مکرمی کرم ز الظیور وهی
رضا مثی که رندگان دوان خلد بیمانیم
بجمال حور نبیم

اما مقدمه در جاییست اچون جناب سید الشهداء روز عاشورا اهلبیت را وداع کرده
روانهٔ میدان گردیدند چون بمیان میدان رسیدند بر نیزه یکی بالکردنش که تکیه کرده بودند
ناگاه شخصی سبز پوش با شکل عجیب بخدمت آن حضرت آمد و سلام کرد جوابی در عارض
خورشید مثال چون آفتاب تابان ظاهر از سلسلهٔ جانی اما انسان یاری کنند قمر زند ساقی کوثر

تا بتابم
ای سبز پوش مبارک امامم
آب چشم آتشی
باطف الله ای
جان ایه
عصر در لباس ملک نظهیب امان ز اسب چشمه معاذ الله کشتم
مصیب جعفر در کلمه ایمان باش
حضرت ای بمبا زهرا از ز ای زیب ...
ز شهر بار آمد و عرض کرد
القصه زعفر بخدمت
السلام علیک یابن رسول الله حضرت
فرمودند و علیک السلام تو کیستی در
بیهن و ایچی بر من غریب سلام مکیی امدت بهندر روز الست اکی بر من غریب
سلام نکرده است زعفر عرض کرد

شهنشاه زعفر شکر جی صبر
من آنم شاه بیت سید جیبه صبر
این لیلاب بر ز الاسم بر کعبه
بیا بوسی تو ... ولی شکر شاه ... اپنی
منم صوفی ... وسکان ... شاه جی
غلشد و لوله و سکان
... چون ... نوبت ز عیان
بچه باری تو نکرد آدمی اجازه یارب بده بجنی و منت لذا ... جی

ایشوع عابد مقدار الکوثر بجهاد فرقه اشرار با ماییزار با شمشیر آتشی بار دمار
از لشکر کفار بر آرم حضرت فرمودند ای زعفر خدا تو را جزای خیر دهد شما طائفه جن جان
جسم لطیف دارید و بنظر نمی آیید مقاتله شما با آدمیان از مروت بدور است بلکه ستم زشت
زعفر بگریه در آمد و عرض کرد فدای مروت تو شوم اما جانب ز آب روان مقابله
کردند کوفیان [illegible] آل پیمبر تشنه شود احباب جانثار و جوانان گلعذار
کشته تشنه چشم پیمبر تشنه شود دستش زتن جدا شد و در خاک [illegible] طپید
عباس هم چو [illegible] تشنه شود شد پاره پاره جسم علی اکبر جوان از تیر و تیغ نیزه و خنجر
تشنه شود از خون خضاب [illegible] قاسم [illegible] بیگانه [illegible] علی اصغر تشنه شود
حضرت فرمودند ای زعفر جزاک الله خیرا گر زعفر دلم از زندگانی دنیا تنگ آمده [illegible] دلم [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] زعفر در [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] عباس [illegible] قاسم [illegible] زعفر [illegible]
[illegible] طپید [illegible]
[illegible] اکبر [illegible] زعفر [illegible]
حضرت فرمودند ای زعفر در عالم [illegible] امروز [illegible]
شهادت

فا [illegible] شد [illegible] منصور ملک با چهار هزار ملائکه از آسمان [illegible] نزول نمودند
و عرض کردند یا ابن رسول الله از جانب پروردگار [illegible] ما مورم [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند ای منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] عباس [illegible]

[illegible] عباس [illegible] دارم
[illegible]
همه [illegible] زینب کلثوم [illegible] دارم
گر چه عباس [illegible] برادر دارم [illegible] اکبر دارم
رفتی و داغ [illegible] بدل [illegible] دارم

زن خولی همینکه این ناله و غوغا و ملاحظه نوحه چاه را سر کرده و از خانه بیرون رفت مشغول [illegible] دید
و سر [illegible] انی کوفت وگفت ای زن بکجا میروی طفلهای مرا یتیم مکن در جواب گفت ای حرامزاده
تو طفلهای حسین را یتیم نمودی و پیغمبر را از خود رنجیده آوردی و از خدا شرم نکردی و سر فرزند پیغمبر
در وی خاکستر تنور انداخته [illegible] که دختر فاطمه زهرا کسی در تنور جا [illegible] بعد دیگر در
خانه تو نمیمانم و از خانه تو بیرون [illegible] آن ضعیفه از خانه خولی بیرون رفت و در [illegible] افتاده دیگر
کسی او را ندید [illegible] کوفه اول و لا دیگر پیغمبر را نشناختند بعد از آنکه ایشان را نشناختند
[illegible] بقای خود را شکستند و در [illegible] افتاده تمام فرار کردند یکی از اهل حاج نقل میکند
که در [illegible] کشتی ما شکست و من در تخته پاره سوار شدم بکنار دریا افتادم بجائی رسیدم دیدم
که جماعتی تا کمر بخاکستر نشسته اند و تمام گریه میکنند پرسیدم که شما کیستید و ناله و گریه شما
از برای چیست گفتند ما جماعت [illegible] کوفه هستیم از وقتیکه عیال حسین را با این حال ملاحظه
نموده ایم تمام فرار نموده ایم در اینجا مشغول تعزیه داری هستیم و لعنت میکنیم بر یزید
و آل سفیان لعنت خدا بکشند کشندگان و قاتلین فرزند رسول خدا ۴

کربلا چون شهید کربلا نزدیک شد — کربلا نزدیک شد یعنی بلا نزدیک شد — لشکر کفار اشقیا و اولیا بر جا نداشت کسی
با پسر و فرزند شه اولیا نزدیک شد — دست عباس علی از تن جدا نزدیک شد — مقدم [illegible] بیحرم در جنب فرات از تشنج
تا [illegible] صدایا [illegible] — با زخم قاسم [illegible] نزدیک شد — [illegible] اطراف
دیار الیم [illegible] فرات شهر البلد و صابران محل نزول بلا قصبه شمار رفقا باقی منازل محنت و دار [illegible]
بلدبان مراحل مصیبت [illegible] فرات کربلا مظلوم آل عبا فرزند فاطمه زهرا قطع منازل
وطی مراحل نموده تا به منزل زباله رسیدند [illegible] اجلال فرمودند پس آن بزرگوار [illegible] اصحاب [illegible] چند [illegible] ساله
در منزل زباله آتش [illegible] ایها الناس هر که در این سفر [illegible] ملازمان [illegible] سعادت
منظور [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] — قوم دنیا طلب از کوفه فایز گشتند — [illegible] کشتند — ده [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible]
پس آن بزرگوار از آن منزل نیز بار کرده چون آفتاب بوسط النهار رسید یکی از اصحاب
فریاد نمود الله اکبر حضرت فرمودند چرا تکبیر گفتی عرض کرد سر درختان خرما نمودار شد جمعی عرض نمودند
ما در اینجا هرگز درخت خرما ندیده بودیم [illegible]

[illegible]

و پاک بود در آن حال حضرت امیر پدر بزرگوار با جمیع یاران سوار رسید به قبر [illegible] رسول خدا اسلام که حضرت بعد از ورود [illegible]

فرمود اسب را [illegible] توجه عرض کرد جان بجان [illegible] باذن شما [illegible] مأمورم [illegible] الله [illegible]

حاضر شو فرمود قسم بجدم [illegible] نخواهم که [illegible] گفت بجد اقسم [illegible] دست از [illegible] نخواهم داشت

این کلام سه دفعه در میان گذشت [illegible] عرض کرد یا ابن رسول الله پس [illegible]

تا اتفاق باشد میان من و [illegible] شاید [illegible]

کربلا شوم پس آن لشکر [illegible] حضرت [illegible] زبان [illegible]

[illegible] داشت [illegible]

[illegible] شط الفرات خوانند فرمود [illegible] اسم دیگر هم داشته

گفتند کربلا آنحضرت [illegible] نام کربلا [illegible] شهید شدند [illegible] کربلا [illegible] حضرت فرمود

ای اصحاب من اندر این دشت بلا غارت جان خواهد شد — آنچه مقبول ما است چنان خواهد شد

ای بیابانی که در این دشت بیفتند در خاک — ای بسا سرها در اینجا [illegible] خواهد شد

این لب شط فرات از سوز عطش — آب از دیدهٔ اطفال روان خواهد شد

[illegible]

مجد [illegible] عشریه نوشته شده [illegible] جناب امیر از جنگ نهروان مراجعت فرمودند

و صبح [illegible] رسیدند کله آدمی در آنجا افتاده بود بپای مبارک بر داشته فرمود

من انت فقال انا [illegible] ملک الملوک [illegible]

[illegible] حضرت فرمودند [illegible] از اعمال دنیای خود و از مکافات

آخرت خود عرض کرد یا علی پادشاه بودم جابر و ظالم و فاسق دنیا [illegible]

مغرور بودم [illegible] ظلم میکردم [illegible]

هزار شهر بنا کردم [illegible] و چهار هزار [illegible] داشتم و چهار هزار

علم [illegible] داشتم و هزار [illegible] باکره [illegible]

شدم و جمیع سلاطین عالم [illegible] شدند [illegible] سال سلطنت کردم بعد از فراغ از جهان

[illegible] بزم عیش [illegible]

[illegible] نویسم [illegible] ... [illegible] ... [illegible] مغرور [illegible]

خود از مهابت سرور و عیش ... بستم و علم ها و چاکران صف در صف کشیده
وایستاده و امرا و وزرا ... زرنگار ... دیگر ... از خود بیرون دیدم اثنا
از حال فقرا و ضعفا و ... خطاب کردم ... زوال سلطنت
... مدد و ... حال ... آسایش ... و الاصحب
هنوز ... دیدم ... عجب با هیبت غریب ... ایوان ...
و از ... گفتم ... داخل مجلس
هیبت ... والشفاعة کردم ...
... شدن ... بادشاه ... مرا در ... شد ...
شدت ... از ... خوشحال شدند ... و ...
تا حال ... هزار ... هزار ...
... زنند و عذاب میکنند ... از زده کرد ...
... بادشاه عادل ... بیش بادشاه کافر
... در مجلس ... جواب ...
... الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

برادر از چه نبود احوال ...
به ... حرف مخالف ...
برادر از چه ... احوال ...
به ... اعلاج المیران ...
برادر از چه جواب ...
...
برادر از چه تو ...
...
سر ... شده ...
...
برادر از چه تو ...
سوار ناقه عریان ...
برادر از چه سبب ...
...
برادر ...
بیا ...
... بالکر و قاسم ...
برادر خاطر ...

آورده اند که چون حضرت سید الشهدا صدای شیون ...
نمودند افغان ای اهل ایمان حجت پیغمبر معصوم آمادمی ...
نعشها لوجه الله ایمانی ذات ید ... عن حرمتم ...
الله آیا حر باد رسیده که ... تقرب بجد امجاد ...
نماید اریاب هیچ پیغمبر سید ... رحم رسول خدا نماید
چون خبر با سعادت اثیر اشنید واز شور اقعه ... دید ...
سعد آمد گفت ای سعد مگر ... لب تشنه ...
خواب آمد مگر ... کار تشنه خواب آمد مگر ...
ماه ... مگر شاه زاده ... مگر ...
فاطمه ... مگر پرورش رسول خدا ...
حسین زاده زهرا است ... ادبی است که تشنه ...
... مگر ... در نظر دارد
... باطنی خویش پرده بر دارد پس سعد گفت ...
البته لا ... الرؤس ... الابدی

زهر چه پدر ... دادم
... داد ... درد دل ...
تمام عمر ... تکنند
چه ... معامله ... کافر ...
... زبیر ... عمر ...
در ... بکنند ... دادم
... دادم
... دادم
... پدرم ...
... ساده صحرا ... ادو
... ساده ...

[illegible]



